



RahaiZan.Org

سازمان رهایی زن

The Organization for Emancipation of Women

رهایی زن

سردبیر: مینو همتی

Editor-in-chief: Mino Hemati
Email: minohemati@gmail.com

مدیرمسئول: شراره رضایی

Managing editor: Sharareh Rezaei
Email: shararehrezaei.p@googlmail.com

نشریه ماهانه:

3rd Series, Issue 57

سری سوم، شماره 57

96 تیر، Jun 2017

مطالب

جهت اطلاع: خوانندگان و همراهان عزیز بدلیل تعطیلات تابستانی نشریه بعدی در ماه سپتامبر منتشر خواهد شد. رهایی زن تعطیلات خوشی را برایتان آرزومند است.

از گورستان افکار تا سرزمین برابری حقوق انسان ها

تئاتر خیابانی یک پنجره برایم کافیست
Fenster reicht mir aus
نویسنده کامیل همتی

نه به زندان نه به اعدام، به مناسبت بیست و نهمین روز جهانی حمایت از زندانیان سیاسی
ندا حسینی باب اناری

نامه آتنا دانمی، اعتصاب غذا کردم که صدای بیصدایان باشم

لغو کار مزدوری کودکان: رویایی همچنان دست نیافتنی
سیما راستین

درد های بی پایان ملت افغان
ماریا یوسفزی

جامعه همجنس گرایان و ترنسجندرهای کلمبیا در جستجوی حقیقت و اجرای عدالت

تئاتر خرس
به کارگردانی کمال حسینی

چرا مردان زنان را آزار جنسی می دهند؟ ندای زنان

حمایت فعالان حقوق بشر از سعید شیرزاد

یک حمله دیگر در لندن!

گزارش وضعیت حقوق بشر در ایران
مرضیه آدمی

بابا برای نان جان داد
ویدا رشیدی

لینک خرید کتاب **نسرین پرواز** به زبان انگلیسی به نام "مبارزات زنان در ایران، خاطرات زندان"

رهایی زنان در دیدگاه مارکس و انگلس / قسمت اول
ترجمه سارا یوسفپور

صفحه خبری

- در اورگن آمریکا "جنس سوم" وارد برگه شناسایی می شود
- شناسایی ۱۳۶ هزار کودک بازمانده از تحصیل در ایران
- اسیدپاشی در تهران ۱۶ مصدوم برجای گذاشت
- گزارش حدود ۱۲۰۰ مورد مسمومیت کودکان با مواد مخدر

راه های تماس با سازمان رهایی زن و با نمایندگان رهایی زن در هر کشور، فرکانس پخش ماهواره ای در ایران

از گورستان افکار تا سرزمین برابری حقوق انسان ها

سحر صامت

من سحر دختری اهل افغانستان کشوری که به گفته ی باستان شناسان و شواهد موجود زمانی مهد علم و ادب و طبابت زادگاه افرادی که هر کدام نقشی در ادبیات هنر و علم نه تنها در سرزمین خود بلکه امروزه در کل جهان ایفا کرده اند. سرزمینی لبریز از آثار باستانی با قدمتی چند هزار ساله و سرشار از منابع طبیعی، سرزمینی که در اوج توسعه یافتن و آغاز رشد زنان و مردان در جامعه یک باره دگرگون شد و ابرهای سیاه جنگ و مصیبت بر آسمان آبی و پر از صلح و

صفایش کشیده شد. مردمی که حدود چهار دهه نسل به نسل به گونه های مختلف ناامنی های سیاسی اقتصادی و اجتماعی را تجربه کردند. جامعه یی که حتی حضور زن برای مدت شش سال به گونه ی کامل از اجتماع محو شد و افکار مردمان این سرزمین به سمت سیاهی آن هم مانند تاریکی شب یلدا کشانده شد. جامعه یی که به سمت کهنه پرستی با افکاری جنگی و انتقام جویانه سوق داده شد و انسان ها یکدیگر را به راحتی قضاوت کرده و برایشان حکم و جزا تعیین می کنند. افکار همه مانند توفان برای خودشان و یکدیگر ویرانگر و خطرناک است. در چنین آشفته بازاری که دیگر هیچ چیز جای خودش نیست و همه باید طبق آداب و رسوم کهن و با رعایت شئون مذهب بدون اینکه بیان فکری که در ذهنشان خطور می کند باید به زندگی ادامه دهند و مانند کبک سر خود را زیر برف کنند. در این اجتماع حقوق انسانی مطرح نبوده و بیان متفاوت بودن از هر نظر ممنوع و حتی یک تابو است. در جامعه یی که به کرامت زنان احترام گذاشته نمی شود و یک تعداد از کودکان در این سرزمین کودک آزاری و تجاوز جنسی را تجربه می کنند اما هیچ کس به آن صورت واکنش جدی در این زمینه نشان نمی دهد و این پدیده که با زور تفنگ و پول با آغاز جنگ های داخلی در فرهنگ افغانستان ریشه دوانده امروزه سوژه ی بسیار خوبی برای مستند سازان غربی شده و فیلم هایشان



به نشریه رهایی زن بپیوندید

برای نشریه رهایی زن مطلب و مقالات "اجتماعی، حقوقی، روانشناسی، جامعه شناسی، بهداشتی، تجارب و گزارش های شخصی از زندگی زنان (خودتان) و کودکان..."، شعر، اخبار، گزارش، ترجمه، معرفی کتاب و فیلم های خود را می توانید به آدرس ایمیل های زیر ارسال کنید.
Markazi@RahaiZan.org

باتوجه به اینکه نظراتی در سطح جامعه مطرح میشوند که نیازمند پاسخگویی و حلاجی در برخورد آزادانه عقاید دارد و بعضا این نظرات مغایر با اهداف و سیاستهای رهایی زن نیز هستند، اینگونه نظرات در "ستون آزاد" منتشر میشود و در همینجا از فعالین حقوق زنان و بخصوص فعالین رهایی زن میخواهیم تا در پاسخگویی به این نظرات کوشا باشند.

مینو همتی

بجای قضاوت و اتهام به دیگران بدون درنظر داشت خیلی مسایل به حقوق انسانی شان احترام بگذارد. ما فعالان زیادی در راستای جامعه ی مدنی داریم اما تاکنون دست کم خود بنده ندیده ام که یک فعال در داخل افغانستان که سهل است حتی در این سوی آبها صدای خود را بلند کند و از حقوق آنها دفاع کند به جر تعداد بسیار اندکی مانند حمید و یا نعمت سادات که خودشان از دسته ی افراد ال جی بی تی هستند دیگران سکوت اختیار می کنند که مبادا از سوی مردم قضاوت شده و یا مارک های مختلفی به آنها زده شود و موقعیت های خانوادگی و یا اجتماعی شان به خاطر بی اقتد. برای همین امسال من به عنوان یک فردی که تعلقی به جامعه ی ال جی بی تی ندارد برای تابو شکنی و بدون ترس از قضاوت های دیگران در جشن پراید که به مناسبت حمایت از حقوق انسانی و اجتماعی جامعه ی ال جی بی تی اشتراک کرده و خواهان لغو خشونت علیه آنها چه از نظر اجتماعی و چه از نظر قوانین جزایی کشورهای افغانستان و ایران و همچنان کشورهایی که با تندی با این جامعه برخورد می کند مانند سنگسار و اعدام آنها هستم. همچنان خواهان امنیت جانی و اقتصادی و افزایش بهداشت روان این گروه در سراسر دنیا هستم.

به امید دنیایی عاری از کینه و نفرات و پر از صلح و همدیگر پذیری!

آنها دختر همسایه ی خودمان بود مورد حمله قرار گرفتیم. یک تن از افراد این گروه که در شهر قندهار زندگی می کرد در طول تماس هایم از خودکشی دو تن از افراد این جامعه بهم خبر داد. نکته یی که بسیار برایم جالب بود این بود که افراد جامعه ی ال جی بی تی با اینکه در با اینکه در گورستان تاریکی به نام افغانستان که نشر هر گونه اطلاعاتی که مخالف شئونات اجتماعی و مذهبی باشد ناممکن است انسان های تحصیل کرده و بسیار آگاه از حقوق انسانی خود در دنیا هستند اما هزاران بار تاسف می خورند که چرا مطلق به مکانی هستند که از یک درصد هم حقوق انسانی برایشان خبری نیست و باید بین مرگ و زندگی فیزیکی یکی را انتخاب کرده و از ترس مواجه شدن با واکنش خانواده و افراد جامعه سالها سکوت اختیار می کنند. همزمان با این موضوع یک همسایه ی دگرباش که اهل سوریه بود را ملاقات کردم و به مرور زمان متوجه شدم چقدر روحیه ی این شخص آسیب پذیر است.

من سحر دختری که این شانس را داشت تا به این سوی آبها قدم گذارد و از زمانی که معنی واقعی آزادی و حقوق انسانی را درک کرد و فهمید که چه فرصت هایی را صرف به علت اینکه از جنس زن است از دست داده با خود عهد و پیمان بست که آزاده بی اندیشد و

زمانی که به اکران می رسد برنده ی هزاران دلار و یا جوایز نفیس می شود. دولتی که تحت نام دموکراسی پایه گذاری شد اما هیچ برنامه ی اساسی برای رشد افکار مردم جنگ زده در زمینه ی احترام به ماهیت و حقوق انسانی یکدیگر ندارد چگونه می شود از جامعه ی ال جی بی تی سخن گفت؟! آنقدر بیان این موضوع ناممکن است که جامعه ی ال جی بی تی در افغانستان کاملاً ناشناخته شده است. من سحر دختری از این سرزمین تاریک و پر از نفرت و کینه سال پیش اقدام به تحقیق و پیدا کردن این جامعه کردم تا به مردم بفهمانم خلقت انسانها به دسته های متفاوتی تقسیم شده است و متفاوت بودن انسان ها مانند مطووت بودن رنگ پوست، چهره، نژاد و زبان انسانها جرم نیست. در طول این یک سال که با هزاران دشواری توانستم با جامعه ی سرکوب شده ی ال جی بی تی ارتباط برقرار کنم و در مورد وضعیتشان باخبر شوم زمانی که روی صفحه ی فیسبوکم به گونه ی علنی این موضوع را بیان کردم مورد قضاوت بیشتر جامعه ی افغان در دنیای مجازی قرار گرفتم. در گذشته نیز چون مصاحبه ی شادی امین را با مینو همتی به گونه ی متن پیاده کرده و پس از منتشر شدن در کاربری خود به اشتراک گذاشته بودم نیز از سوی چند نفر که یک تن



تئاتر خیابانی یک پنجره برایم کافیهست نویسنده کامیل همتی

نمایش تئاتر خیابانی یک پنجره برایم کافیهست که به مناسبت هشت مارس روز جهانی زن سال 2017 و به زبان آلمانی در شهر ولفسبورگ به اجرا در آمد کاری از گروه تئاتر امید به کارگردانی کامیل همتی فعال حقوق زنان از ایران و با بازی رونا لانگه Ronja Lange اهل آلمان در نقش مرجان، مارکوس (Markus) آلمان یاری دهنده و دوست پسر و خواستگار مرجان در آلمان، موسی قربانی Musa Ghorbani در نقش رفتگر، مهرداد غلامی Mehrdad Gholami در نقش خواستگار معلم و خواننده ترانه با صدایی زیبا _ شعری از فروغ با نام پنجره و با تغییراتی از کامیل همتی _ ، آرش ربانی Arash Rabbani در نقش خواستگار راننده تاکسی، مجتبی کدیور Mojtaba Kadivar در نقش کارفرما.

کار ترجمه متن از فارسی به آلمانی را آنیا لودیگ (Anja Ludwig) از آلمان انجام داد. متأسفانه تئاتر در روزی سرد که شدیداً باد می وزید و در وضعیت و زمانی نامناسب به اجرا درآمد و قطعاً از کیفیت خوبی برخوردار نیست اما با این حال استقبال خوبی شد و بخشی جزئی از مشکلات زنان تحت سلطه قوانین ارتجاعی، مناسبات مردسالارانه، اسلامی و غیر انسانی جمهوری اسلامی به معرض نمایش گذاشته شد. این نمایش داستان زنی است که به سختی خود را به آلمان رسانده ست اما هنوز نتوانسته از کابوس مشکلاتی که در ایران پشت سر گذاشته ست خود را رها کند.

برای دیدن تئاتر به لینک زیر مراجعه کنید

https://www.youtube.com/watch?v=rKVPB1_gs40

نه به زندان نه به اعدام، به مناسبت بیست و نهم روز جهانی حمایت از زندانیان سیاسی ندا حسینی باب اناری



«هیچ تردیدی نیست که قوه قضاییه به هرکاری دست می زند تا به رژیم در خاموش کردن صدای دگراندیشان و منتقدان نقض حقوق بشر در ایران کمک کند.»

آمار و ارقام در طول بیش از 3 دهه حکومت ایران نشان داده است مجازاتی مثل اعدام، زندان، شکنجه و... تنها از جرم و جنایت کم نشده بلکه بر میزان وقوع جرم افزوده شده است. به عقیده کارشناسان مبارزه با جرائم مستلزم از میان بردن ناپسامانی های اجتماعی و اقتصادی مثل فقر، بیکاری، تورم و... می باشد. وقوع جرم در ایران ناشی از بحران اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و بی عدالتی در ایران است که برای مردم توسط حاکمیت تحمیل شده است. حکومت ایران ریشه حل مشکلات را در اعدام و مجازات مجرمین یافته است که در بسیاری از جوامع منسوخ و از لحاظ علمی مطرود شده است. دستگاه قضایی چندی پیش علیه محمد مصطفایی، وکیل دادگستری که کوشیده بود تعدادی از زندانیان اعدامی را با جمع آوری دیه نجات دهد اعلام جرم کرد!

گفتنی است در ادبیات خامنه ای و دیگر مسوولان جمهوری اعدام و زندان و شکنجه اسلامی کلمه "اقتدار" جایگاه ویژه ای دارد. اما به نظر میرسد این اقتدار صرفا در داخل کشور و در برخورد با مردم ایران و نیز با کلمه "دار" عجین شده است. چنانکه حتی بین سیاسیون اسلامی اعدام و طناب دار همواره راه حل بسیاری از مشکلات نامیده شده است.

مجازات اعدام در ایران با ایندولوژی اسلامی سیاسی گره خورده است. حکومت ایران از بدو تشکیل فقه اسلامی یعنی احکام و تعلیمات دینی را در قوانین مدنی و جزایی خود گنجانده است و این قوانین مجازات اعدام را برای یک سری اعمال و جرایم مانند شراب خواری، مخالفت با حکومت، تغییر مذهب، روابط جنسی و... مجاز می شمارد که در اکثر کشورهای جهان حتی در بسیاری از کشورهای اسلامی جرم محسوب نمی شوند. فلسفه مجازات در اسلام مبتنی بر تلافی و انتقام است که در تقابل با حقوق جزای مدرن امروزی قرار دارد. حاکمیت ایران در دهه اول انقلاب ایران اکثر مخالفان خود را با استناد به قوانین و احکام اسلامی و با توسل به تاریخ اسلام به جرم دشمنی و محاربه با خدا به اعدام محکوم کرد. اکثر فعالین سیاسی مخالف حکومت در زندان های مخوف توسط ماموران سپاه پاسداران تیر و باران شدند و یک عده هم در ملا عام در میادین شهرها، استادیوم های ورزشی بصورت اعدام با طناب دار و بطور دسته جمعی اعدام شدند و در حال حاضر هم اعدام های دسته جمعی در زندان ها و ملا عام جریان دارد.

اکثر اعدام شدگان در ایران متعلق به قشر فقیر جامعه می باشند که در بیشتر موارد از دسترسی به وکیل مدافع و دادرسی عادلانه محروم بوده اند. حکومت ایران با افزایش روزانه تعداد اعدام باعث می شود که مردم به چشم مسائل روزانه به مجازات اعدام بنگرند و به آن عادت کنند. وقتی حاکمیت حمایت صوری و دید مثبت مردم عادی را نسبت به اعدام انسانها احساس می کند، در چنین شرایطی مجازات اعدام در معرض سوء استفاده سیاسی قرار می گیرد و خطر اعدام افراد بیگناه افزایش می یابد و در نتیجه این، اعدام زندانیان سیاسی برای حکومت آسانتر می شود.

مجازات مرگ یک روش ویرانگر در جامعه ایران می باشد و یک پاسخی ساده انگارانه، غیر عقلانی و مبتنی بر زور توسط حاکمیت برای مقابله با جرائم و ناهنجاری های اجتماعی می باشد. این رفتار غیرعقلانی و ضد حقوق بشری حکومت از متمرکز شدن بر سر یافتن راه های موثر و عقلانی علیه جرم و جنایت جلوگیری می کند. با توجه به این، مطلق گرایی ناشی از ایندولوژی اسلام سیاسی اجازه هر گونه اصلاح در قوانین موجود را نمی دهد و تفکرات سنتی حاکم بر

مسئولان مذهبی و روحانیون حکومت ایران آن را مغایر با حکم خداوند قلمداد می کند و گناهی بزرگ محسوب می شود. بنابراین با توجه به این مطلق انگاری در سیستم حکومتی ایران اصلاح قوانین برای لغو مجازات اعدام در شرایط کنونی در ایران غیر ممکن بنظر می رسد. لذا تنها راه چاره برای حذف مجازات مرگ تغییر بنیادین حکومت ایران از حکومت اسلامی به یک حکومت دموکراتیک مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر، حفظ کرامت و شخصیت انسانی می باشد. در صورت وقوع چنین دگرگونی در جامعه ایران حقوق جزای مدرن عاری از قانون مجازات مرگ، قطع دست، سنگسار و دیگر مجازات های وحشیانه می تواند جایگزین حقوق جزای کلاسیک و سنتی بر گرفته از احکام و تعلیمات اسلامی شود و برای همیشه مردم ایران می توانند از شر و تبعات منفی این مجازات غیر انسانی خلاص شوند و حق حیات انسانها به خودشان باز گردد.

بسیاری از فعالان حقوق بشر حکم زندان خود را می گذرانند و برخی دیگر از زندانیان در انتظار حکم دادگاه در انتقام جویی از فعالیت حقوق بشریشان به سر می برند. برخی دیگر در انتظار اجرای حکم اعدام شان هستند. بسیاری از فعالان قومی و مذهبی در زندان های ایران در بهره مندی از حقوق سیاسی، اقتصادی، شهروندی و فرهنگی خود با تبعیضات بسیار شدیدی روبرو هستند. ارگان های امنیتی و سرکوب جمهوری اسلامی همچنان در برخورد با فعالان سیاسی و فرهنگی مناطق قومی، برخورد شدید خشونت آمیز دارند و اغلب فعالان مناطق قومی، پس از دستگیری مورد آزار و اذیت خودسرانه و تحت شکنجه های شدید قرار می گیرند و در دادگاه های غیرقانونی و ناعادلانه، به حبس های بلند مدت و اعدام محکوم می شوند.

تشکل های حقوق بشری بسیاری نیز وجود دارند که از میان فعالان سیاسی سابق و فعالان حقوق بشری تشکیل شده اند. آنها با برگزاری تظاهرات و آکسیون های مختلف، موارد نقض حقوق بشر را در کشورها و شهرهای محل زندگی خود افشا می کنند.

جوامع حقوق بشری ایرانی چه در داخل و چه در خارج از ایران، و نیز پیگیری سازمانها و انجمن های حقوق بشری در کشورهای مختلف اروپا، آمریکا و کانادا نیز، در کنار فعالیت های روشنگرانه سازمانها و احزاب سیاسی ایرانی، صدای اعتراض "نه به اعدام" و بویژه اعدام های سیاسی را، در سطح جهان بلندتر کرده و بیش از هر زمان دیگر مخالفت خود را به

گوش افکار عمومی ایران و جهان برسانند. این موفقیتی چشمگیر و پر اهمیت است. در مبارزه با حکم اعدام، توقف شکنجه و آزار زندانیان، و آزادی همه زندانیان سیاسی در ایران، همه با هر گرایش، ایده و نگرشی می توانند در این کارزار، دست دوستی به یکدیگر در جهت فعالیت مشترک دراز کنند. من و تو اگر ما شویم می توانیم امکانات، ظرفیتهای و نیروهایمان را در عرصه های انسانی و حقوق بشری متمرکز کنیم و از این طریق حتماً خواهیم توانست صدای خود را با پژواک بیشتری به گوش جهانیان و مردم کشورمان برسانیم.

نامه آتنا دائمی به مناسب پایان ۵۴۴ روز اعتصاب: اعتصاب غذا کردم که صدای بی صدایان باشم



اعتصاب غذا کردم که صدای بی صدایان باشم، ابتدا پدرم را مورد آزار قرار دادند و بعد در پرونده جدید خواهرام را به حبس محکوم کردند، حبسی ناعادلانه و کاملاً خلاف قوانین خودشان، تنها برای آزار و سکوت من. به عالیشانان گفته بودم چه یک روز و چه یک سال، چه تعلیق و تعزیر بودن آن تفاوتی ندارد به نفس عمل گروگان گیری خانواده زندانی سیاسی و جانبخته راه آزادی اعتراض خواهم کرد و در این راه از مرگ هراسم نیست و مرگ آخرین سنگرم!

خواستم صدای تمام کسانی باشم که در تمام این سال ها خانوادگی گرفتار ظلم و جور شدند، خواهرانم بهانه ای بودند تا صدای مریم و رضا اکبری منفرد باشم که سی و نه سال پیش چهار خواهر و برادرشان تیرباران و امروز آن ها به جرم دانهوایی در زندان، مریمی که بعد از هشت سال حبس بی مرخصی به تازگی توسط مامورین امنیتی احضار و تهدید به حبس مجدد شده، گویی سایه ۱۵ سال حبس ناعادلانه مادر بر سر سه دختر نوجوانش کم است! خواستم صدای فاطمه مثنی باشم که ۱۳ ساله بود زندانی شد و سه برادرش اعدام شدند و حالا باز هم او و همسرش حسن صادقی هر کدام با ۱۵ سال حبس در زندانند، خواستم صدای فریبا کمال آبادی و مهوش شهریاری باشم که ۱۰ سال از حبسشان می گذرد و حتی

پناهی ها در کردستان روز به روز افزایش می یابد!! خواستم صدای مریم النگی باشم که همسرش محسن دکمه چی از بی توجهی در زندان جان داد و حالا مریم به خاطر توجه به همسرش در زندان است، خواستم صدای شبنم و فرزاد مددزاده، ژیلای بنی یعقوب و بهمن امویی، نیکا و نوا خلوصی، کیوان و کامران رحیمیان و فاران حسامی باشم، صدای شمیس مهاجر و شهاب دهقان و خواستم صدای پرستو فروهر و معصومه دهقان باشم صدای سیامک و باقر نمازی محبوس در انفرادی!

خواستم صدای تک تک کسانی باشم که از عدم امنیت، پس از آزادی ترک وطن کردند، چه کسی جز آنها و خانواده هایشان عمق سختی های تبعید اجباری را درک کردند؟! من با تمام وجود حتی خواستم صدای شکسته شدن سنگ قبر مادر شاهین نجفی باشم تا بگویم نه تنها ما منتقدین و مخالفین و زندانیان سیاسی در عدم امنیت به سر میبریم بلکه اعضای خانواده مان نیز علاوه بر تهدید و توهین و فشارهای ناشی از آزار عزیزانشان تحت خطر بازداشت و حبس هستند.

پنجاه و چهار روز پیش در حالی اعتصاب غذایم را شروع کردم که نمیخواستم بار مضاعفی بر دوش هم بندگان درد کشیده ام باشم اما در آن روزهایی که تشنه قطره ای آب بودم، میدیدم که آنها هر روز و هر لحظه با تهوع های مداوم با من زندگی را بالا آوردند! شرمسار بودم از دیدن درد کشیدنم، فریادهای اعتراضشان به بی توجهی مسئولین و بهداری اوین به وضعیت جسمانی ام دیوارهای بند را لرزاند، تهدید و تنبیه شدند اما تنهایی نگذاشتند، در برابر یک به یک آنها سر تعظیم فرود می آورم.

پنجاه و چهار روز در حالی در اعتصاب غذا بودم که علاوه بر وخامت حال پله های دادسرا و دادگاه را بی تفاوتی مسئولین به وضعیتم، تازیانه ای شد بر تمام وجود اعضای خانواده ام، خانواده ای که ذره ذره با من آب شدند ولی با مقاومت کم نظیرشان و با همراهی شجاعانه شان ایستادند و صدایم شدند، از سوی وزارت اطلاعات تهدید شدند اما همچنان همراهی ام کردند، بوسه میزنم بر پاهای خسته پدرم و دستان مادرم که مادرانه مینوشت، بوسه میزنم بر چشمان

نتوانستند در ازدواج فرزندانیشان حضور یابند، خواستم صدای مادران زندانی باشم، صدای الهام فراهانی و عادل نعیمی زوج زندانی که به تازگی پسرشان شمیم را بعد از ۴ سال از زندان بدرقه آزادی کردند. خواستم صدای آریتا رفیع زاده و پیمان کوشکباغی باشم که تنها فرزند ۷ ساله شان بشیر بین اوین و رجایی شهر سرگردان است و خاطرات کودکی اش در زندان به ثبت میرسد! خواستم صدای مهدی وحسین هنرمندی باشم که برادرانه با هم حبس می کشند و اگر هنرمند بودند و آلت دست دولتمردان، قطعاً حالا آزاد بودند و صدای سازشان گوش دنیا را کر کرده بود! خواستم صدای زوجهای زندانی چون آفرین نیساری و کارن وفاداری باشم که اوین شده خانه مشترکشان، صدای آرش و گلرخ، آرش که با داغ قتل مادر توسط امنیتی ها حالا زندگی مشترکش با گلرخ با حبسی سنگین بر دوش زیر سقف بندهای اوین سپری میشود، خواستم صدای خانواده دانشپورها باشم، صدای پدر و مادر بهنود رضانی که پرسیدند چرا فرزندان کشته شد و به حبس محکوم شدند، خواستم صدای منصوره بهکیش باشم که پرسید چرا ۶ خواهر و برادرم تیرباران شدند و قبرشان کجاست اما با حبس سنگین پاسخ شنید یا خانواده زینالی که پرسیدند سعیدمان کجاست ولی بازداشت و زندانی شدند،

خواستم صدای مادرمان شهناز باشم که گفت پسر من را کشتید و حالا به جای مجازات آمران و عاملان قتل مصطفی، زندانیان سیاسی را آزاد کنید اما خودش یکی از آنها شد، خواستم صدای پیمان عارفی باشم که مظلومانه مادر و همسرش را در راه ملاقات زندان از دست داد یا مادر محسن قشقایی، خواستم صدای زانیار و لقمان مرادی باشم زانیاری که حبس بی ملاقات را به عذاب پدر و مادر ترجیح میدهد و جوانی اش زیر تیغ اعدام چه تلخ میگذرد! خواستم صدای تک تک زندانیان کردی باشم که غیورانه برای حفظ حرمت و ناموس و برای دور نگه داشتن خانواده از افکار پلید و تهدیدهای امنیتی به هر شکنجه و اعتراف اجباری تن دادند و راهی چوبه دار شدند، عزیزانی چون برادران دهقانی و بهرام و شهرام و حامد احمدی، و چه تلخ آمار بازداشت طایفه حسین

اشکبار خواهرانم که نمیخواستند به خاطر آنها آسیب ببینم ولی در واقع آنها بودند که به خاطر من، به خاطر آزار من مورد هدف شکارچیان سیری ناپذیر قرار گرفتند، ممنونم که همراهم بودند.

آری من خواستم صدای بی صدایان باشم اما در اوج تب و تاب انتخابات بود که زیر بار تبلیغات له شدم و این شما مردم شریف بودید که فریادم شدید و همراه و هم صدا با من و خانواده ام شدید، شما عزیزی که نمیشناسم و شاید هرگز نشناسم یا دوستان و رفقای ناب که همواره در کنارم بودند، اگر نبودید حالا بعد از پنجاه و چهار روز موفق نمیشدم، قطعاً از خیلی ها باید نام ببرم و قدردانی کنم اما به خاطر امنیت معذورم!

پنجاه و چهار روز گذشت و من نه، در واقع شما پیروز شدید، با حمایت گسترده، با قلم هایتان، با فریادتان، با شعر و ترانه و نقاشی و به هر طریق ممکن پیروزی را رقم زدید، که برای همه ما شیرین است، از تمامی نهادهای حقوق بشری ممنونم. من پس از پنجاه و چهار روز اعتصاب غذا به همراه شما موفق شدم که حکم تبرئه خواهرانم را به دست آورم و این آغاز راه است، آغاز راه ایستادن در برابر آزار و اذیت خانواده های زندانیان سیاسی یا خانواده های جانبازان. با کسب موفقیتی که با حمایت شما عزیزان و سروران میسر شد امروز ۹۶/۱۰/۳ به این اعتصاب غذا پایان خواهم داد و از تک تک عزیزان همراه تشکر و قدر دانی می کنم.

به امید آزادی
آتنا دانمی

لغو کار مزدوری کودکان: رویایی همچنان دست نیافتنی سیما راستین

«بیش از ۱۶۸۸ میلیون کودک و نوجوان در سراسر جهان، به دلیل فقر و برای گذران زندگی خود و خانواده شان، ناگزیر به کار مزدوری هستند. به استناد آمارهای یونیسف و سازمان بین المللی کار، ۱۲۰ میلیون نفر از کودکان کار کمتر از پانزده سال دارند و ۸۵ میلیون نفر از آنان در بخشهایی کار میکنند که برای وضعیت جسمی و روحیشان خطرناک محسوب میشود؛ برای نمونه در کارگاههای پارچه بافی در بنگلادش، مزارع کاکائو در ساحل عاج، معادن طلای بورکینا فاسو؛ اشتغال در کارخانه ها، معادن، بارها، یا در مراکز خوشگذرانی و فحشا و قاچاق مواد مخدر. همچنین تخمین زده میشود که پانزده میلیون کودک و نوجوان در بخش خدمات خانگی به خدمتکاری و پادویی اشتغال دارند که بخش بزرگی از آنان دخترچه ها هستند. مشخصه های کار کودکان در بخش کار خانگی عبارت از طولانی بودن مدت کار، اعمال خشونت از سوی کارفرما، و آزار و اذیتهای جنسی است».

در این نوشته به چگونگی شکل گیری کار مزدوری کودکان در اروپا، مبارزاتی که علیه استثمار کودکان و برای حمایت از آنان انجام گرفته است، و نگرشهای متفاوت درباره کار کودکان پرداخته میشود.

کار کودکان پدیده های نوظهور و تنها متعلق به عصر کنونی نیست و همواره در شکل های متفاوتی در بافت طبیعی زندگی روزمره انسانها تنیده بوده و هم اکنون نیز در بسیاری از کشورهای جهان رایج است. کار کودکان

محصول فقر، نابرابریهای فزاینده اجتماعی، و تمرکز ثروت های طبیعی و اجتماعی در دست گروه های قدرتمند معهود، و توزیع ناعادلانه ثروت در جهان است. شکل و میزان کار کودکان همواره یکسان نبوده و متناسب با تحول صورتبندیهای اجتماعی متحول شده و شکل آن، به تدریج، از همکاری کودکان در سیستم های خویشاوندی، به کار مزدوری کودکان در ساختارهای پیچیده سوسیستم سرمایه داری تغییر یافته و کیفیت نوینی پیدا کرده است. از اینرو، تا پیش از دوره صنعتی شدن تولید و شکل گیری مناسبات سرمایه داری، کار کودکان را به عنوان مسئله ای اجتماعی در افکار عمومی و ادبیات موضوعی ندیدیم. چرا که جایگاه و وضعیت کودکان در گذر تاریخ ثابت و یکسان نبوده و، متناسب با تغییر شکل بندی های اقتصادی - اجتماعی، تحول افکار و گسترش آگاهی عمومی، رشد فرهنگ مهرورزی، و اهمیت پیدا کردن آموزش در جوامع انسانی، پیوسته دگرگون شده است. به بیانی دیگر، جایگاه و رویکرد اجتماعی به کودک در جامعه های مختلف و در دوره های تاریخی، متناسب با چگونگی ارزیابی جامعه از کودک و تعریف کودکی در هر عصر است. چگونگی واکنش اجتماعی به وضعیت کودکان از سویی به میزان آگاهی هر جامعه نسبت به اهمیت رشد و آموزش کودکان، و از سوی دیگر به رشد حساسیت و تلطیف احساسات انسانی نسبت به کودکان بستگی دارد.

کشف کودکی

کودک، کودکان، کودکی در شمار موضوع های مهم و جذاب عصر ما محسوب میشوند. در اغلب مباحث اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی به بهبود وضعیت زندگی، رشد، آموزش، حقوق، و سعادت عمومی کودکان

نیز پرداخته میشود. هر روزه در مجامع و رسانه ها درباره تربیت کودک، روانشناسی کودک، آموزش کودک، تغذیه کودک، سلامت کودک، و آینده کودک بحث و بررسی و برنامه ریزی می شود. مهرورزی، مراقبت، و احساس مسئولیت نسبت به کودکان یکی از شاخص های اجتماعی و اخلاقی جوامع مدرن به شمار می آید. این شاخص اخلاقی و اجتماعی امری ثابت، همیشگی، و جهانشمول نبوده، و در روند تاریخ شکل گرفته و مدام متحول شده است. همچنین تحول آگاهی و اخلاق بشری درباره کودک و کودکی، متناسب با تحولات اجتماعی و تثبیت حقوق انسانی بوده و بنابراین در همه جوامع بشری یکسان و هماهنگ پیش نرفته و به واقعیت تبدیل نشده است. از اینروست که کودکان بسیاری همچنان در عصر و جهان کنونی در فقر و گرسنگی به سر میبرند، امکان آموزش و رفتن به مدرسه را ندارند، جسم و جانشان بر اثر خشونت خانگی و خشونتهای اجتماعی مجروح است، و جنگ و بیخانمانی به روند زندگی روزمره آنان تبدیل شده است.

فیلیپ آریس (Philippe Ariès)، مورخ فرانسوی پیرو مکتب تاریخنگاری آنال، در جمعبندی مطالعاتی گسترده که در فاصله سده های چهاردهم تا شانزدهم انجام شده اند، مطرح میکند که در جوامع پیشامدرن فرانسه و انگلستان درک روشنی از کودکی به عنوان مرحله ای ویژه در زندگی و رشد کودکان و تربیت کودکان وجود نداشته است. فیلیپ آریس که در ۱۹۶۰ نتایج کار پژوهشی خود درباره مسئله کودکی را در کتابی زیر عنوان تاریخ کودکی به انتشار رساند، بر این باور بود که کودکان در عصر پیشامدرن چون «بزرگسالان کوچک» فهمیده میشدند. محدوده خصوصی و قواعد رفتاری و تربیتی جداگانه ای برای کودکان تنظیم

نشده بود. بزرگسالان با آنان مانند حیوان های کوچک خانگی بازی میکردند. کودکی فقط دوره کوتاه پیش از دندان درآوردن را دربر میگرفت و هفت سالگی پایان کودکی محسوب میشد. سپس این بزرگسالان کوچک به طور طبیعی وارد شبکه همکاری در مناسبات خویشاوندی میشدند و حتی مجاز به انتخاب زوج بودند و ارزش گذاری کودکان بر اساس میزان مفید بودن آنان انجام میگرفت.

ژانژاک روسو، متفکر فرانسوی، نخستین کسی بود که در اثر نبوغ آسای خود امیل (۱۷۶۲)، به تجزیه و تحلیل کودکی به عنوان مرحله تعیین کننده ای که باید مورد توجه و مراقبت آگاهانه قرار بگیرد، پرداخت. روسو

در مقدمه کتاب امیل مینویسد: «مردم روحیه کودکان را نمیشناسند، با افکار غلط خود هرچه بیشتر مطالعه میکنند بیشتر اشتباه میکنند. عاقلترین آنها بیشتر به آنچه که بزرگسالان باید بدانند توجه دارند و به هیچوجه متوجه نیستند که کودکان چه چیز را میتوانند یاد بگیرند. این اشخاص همیشه در کودکان خصوصیات بزرگسالان را جست وجو میکنند و هیچ فکر نمیکند که طفل قبل از اینکه بالغ شود، چه روحیه ای دارد.»¹

امیل داستان پسر بچه پنجساله ای است که، پس از مرگ پدرش، زیر نظر یک مربی تربیتی بزرگ میشود. ژانژاک روسو در رساله وزین خود مباحث بیسابقه و تأمل برانگیزی را درباره روش تربیتی عاری از زورگویی/ بدون اتوریته برای کودکان طرح میکند. تا آن زمان، درک شایسته ای از هستی کودک وجود نداشت

کودکی به عنوان یک دوره معین زندگی، در جریان تحولات اجتماعی و فرهنگی ای که در جوامع اروپایی به وجود آمد، کشف شد و اهمیت و معنای دیگری یافت. تصور اینکه کودک برای زندگی در جامعه به تربیت و آموزش نیاز دارد، در دوران تحولات روشنگرانه سده های هجدهم و نوزدهم شکل گرفت. در حقیقت کودکی فرزند دوران روشنگری بود و در متن آن، به قول هان هندریک واندینبرگ Han Hendrik van den Berg روانشناس هلندی، «کودک، کودک» شد.

نکته کلیدی در پژوهش های فیلیپ آریس تعریف کودکی به عنوان فرایندی تاریخی و قابل تحول است. کودکی برساخت های اجتماعی و قابل تغییر است، نه پدیده ای انسانشناسانه و جهانشمول. گرچه نقدهای زیادی بر کتاب تاریخ کودکی نوشته شده است، اما تز اصلی کتاب، «تحول مفهوم و

جایگاه اجتماعی کودکی در طول تاریخ»، همچنان از استحکام تجربی و پژوهشی برخوردار است. کودکان، بزرگسالان کوچک در جامعه متکی بر مناسبات زمینداری

در ساختارهای اجتماعی فئودالی هستی انسانها قویاً به یکدیگر وابسته است. کشت و کار، آبیاری، جمع آوری محصول، دامداری، خانهسازی، و صنایع دستی خانگی اساساً از طریق کار دسته جمعی و مشارکتی امکانپذیر میشود. برای فرد و رشد فردیت در این سیستم، فضا و امکانات کافی وجود ندارد. فرد و کار فردی در جمع و کار جمعی معنا پیدا میکند. کودکان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. آنها به خانواده بزرگ تعلق دارند. از



بدو تولد در بافت اجتماعی متکی بر وابستگی، همبستگی، و همکاری رشد میکنند و در ساختار موجود تنیده میشوند. کودکان در این سیستم بزرگسالان کوچکی هستند که به ویژه از زاویه نیروی کار آینده و برای دوران ضعف و کهولت اعضای خانواده اهمیت بسیاری دارند و قرار است، به اصطلاح،

عصای دوره پیری و کوری پدر و مادر شوند. کار زودرس کودکان در اقتصاد کشاورزی محصول کمبود و تنگناهای اقتصادی است و نه سودآوری مطلق. در دوران سلطه این نوع اقتصاد تصویری از واقعیت کودکی و نیاز کودکان به مراقبت و آموزش وجود نداشت. البته در خانواده های نجبا و اشراف زمیندار، به همکاری کودکان در مطبخ، روی زمین های کشاورزی، یا مراقبت از حیوانات نیازی نبود. این کودکان در دامان دایه ها و ندیمه ها «نازپروده» میشوند و متناسب با زمانه به پسران ففونی چون سوارکاری و به دختران آداب خانه داری و گلدوزی میآموختند. کار کودکان در دوره قبل از صنعتی شدن بدون دستمزد و مستقیماً در خدمت منافع خانواده بزرگ بود؛ کارهایی مانند تعمیر خانه، برداشت محصول،

نگهداری از دام ها، نظافت و آشپزی، و نگهداری کودکان کوچکتر در چارچوب خانواده.

کار مزدوری کودکان در مناسبات سرمایه داری

از اواخر قرن هجدهم در اروپا، همزمان با شکوفایی انقلاب صنعتی در انگلستان، رقابت سختی میان سرمایه داران نوپای کشورهای اروپایی برای همواردی با سرمایه داری پیشقراول انگلستان درگرفت. یکی از رازهای این پیروزی جایگزینی دوک های نخریسی یکنفره با ماشینهای صنعتی نخریسی بود که با نیروی زغالسنگ کار میکردند. این پیشرفت صنعتی نه تنها به افزایش تولید کالاهای کمیاب منجر شد، بلکه نیاز به نیروی کار در کارگاههای صنعتی را نیز گسترش داد. از آنجایی که کار کردن در کارگاه های صنعتی مستلزم نیروی بدنی قابل توجهی نبود، صاحبان صنایع در آلمان، برای کسب سود بیشتر، به استفاده از نیروی کار زنان و کودکان، که دستمزد کمتری دریافت میکردند، روی آوردند. استفاده از نیروی کار ارزان زنان و کودکان به کاهش دستمزدها و بیکاری مردان کارگر منتهی شد. کار زنان و کودکان برای بقای بسیاری از خانواده ها اجتناب ناپذیر بود و بنابراین هیچگونه مخالفتی با کار کودکان بروز نمیکرد.

بهره جویی از کار کودکان حد و مرزی نداشت. صاحبان صنایع در برخی از نواحی صنعتی آلمان کودکان را به شانزده ساعت کار روزانه وادار میکردند. کودکان در اثر فشار کار، فقدان امکانات بهداشتی، و تغذیه نامناسب مدام بیمار میشدند و میزان مرگ و میر آنان مدام افزایش پیدا میکرد. 2

فردریش انگلس در کتاب وضعیت طبقه کارگر در انگلستان که در سال ۱۸۴۵ منتشر شد، مطالعات و مشاهدات عینی خود را در سال های اقامتش در منچستر (۱۸۴۲ تا ۱۸۴۴) از معادن و کارخانه های صنعتی شهرهای مختلف انگلستان جمع آوری کرده است. او درباره کودکان کارگر مینویسد: در معادن آهن و زغال سنگ کودکان چهار، پنج، و شش ساله هم کار میکنند. البته اکثریت کودکان بیش از هشت سال دارند. از آنان برای جمع آوری و حمل و نقل مواد تولیدی که از منافذ و شکستگی های دستگاه تولید خارج میشوند، استفاده می کنند. همچنین مسئولیت باز و بسته کردن دروازه هایی که بخش های مختلف معدن را از یکدیگر جدا میکنند، بر عهده آنها میگذارند تا هنگام عبور کارگران معدن و حمل و نقل

که برای صنعتی شدن خیز برداشته است می پردازد. یکی از شخصیت های بسیار جذاب رمان بینوایان دختر بچه ای به نام کوزت است. فانتین، مادر کوزت، زن جوان و زیبایی است که در اثر فقر و بیکاری ناگزیر میشود دختر خردسالش را به خانواده ای مسافرخانه دار، ساکن حومه پاریس، بسپارد تا خود بتواند برای گذران زندگی به کارگری برود. خانواده حریص و سنگدل تناردیه که به بهانه مراقبت از کوزت مدام پول بیشتری از فانتین طلب میکنند، از کودک با بیرحمی بیگاری میکشند، مدام سرزنش و تحقیرش میکنند، و به هر بهانه ای کتکش میزنند. خوشوقتی کوزت در لحظاتی است که همه کارهای مسافرخانه انجام شده است و خانم تناردیه وجود او را فراموش کرده است. او، در این لحظات کوتاه، به گوشه ای از آشپزخانه بزرگ میخزد، و در روشنایی اجاق، برای دختر بچه های اربابش، جوراب پشمی می بافت. بهره کشی از کودک، همراه با خشونت، در صحنه علنی مسافرخانه انجام میگردد، ولی حساسیت و همدردی مسافران را بر نمی انگیزد. کار کودکان در متن جامعه قرن نوزدهم فرانسه، هنجاری رایج و پذیرفته است:

کوزت بالا میرفت، پایین میآمد، می شست، پاک میکرد، چنگ میزد، میروفت، میدوید، جان میکند، نفس نفس میزد، چیزهای سنگین را جابه جا میکرد، و با آنکه بسیار ضعیف بود، کارهای بزرگ و دشوار انجام میداد. نسبت به او هیچ رحمی در کار نبود. خانمی بیدادگر و آقایی زهرآگین داشت. [...] کودک بیچاره در همه حال اطاعت میکرد و ساکت بود. [...] کوزت هرچند بیش از هشت سال نداشت، اما در این مدت کوتاه چندان رنج برده بود که پیوسته، با وضع محنت آلود پیرزنان، دستخوش رویا بود. پلک یک چشمش از یک ضربت مشت که زن تناردیه به او زده بود، سیاه شده بود که همین سیاهی گاه به گاه زن تناردیه را و امیداشت تا با خود بگوید: چقدر زشته با این کفگیر روی چشمش! 6

ممنوعیت کار کودکان در اروپا، محصول

150 سال مبارزه سیاسی - اجتماعی
در اثر وضعیت فاجعه بار سلامتی کودکان صداهای مخالفی در انتقاد به ابرقدرتی ماشین ها و فشار بیرحمانه بر کودکان کارگر شکل میگرفت و به تدریج توجه مقامات دولتی را به خود جلب میکرد: ضعف بدنی، اختلال های رشدی، بیماری های دهان و دندان، ضعف بینایی و شنوایی، کم غذایی، بیماری سل، و دیگر بیماریهای واگیردار در ادامه در صفحه ی 11

گسترش جرم و جنایت در میان آنان منجر شده بود. رمان اولیور تویست، به قلم چارلز دیکنز، که از فوریه ۱۸۳۷ تا آوریل ۱۸۳۹ در مجله Bentley's Miscellany منتشر میشد، از چنین شرایطی الهام گرفته و وضعیت مصیبت بار کودکان فقیر و کارگر را در مرکز توجه قرار میدهد. چارلز دیکنز در سیزده سالگی، پس از به زندان افتادن پدرش در اثر قرض و ورشکستگی، برای تأمین مخارج خانواده اش سالها ناگزیر به کار کردن در یک کارخانه کفش سازی شد. دیکنز رنجهای کودکی خود را در کاراکتر اولیور تویست ترسیم کرده است. اولیور تویست کودکی یتیم است که از هنگام تولد در پرورشگاه بزرگ شده است. در نه سالگی او را به نوانخانه میفرستند تا خودش نانش را به دست آورد. مسئول نوانخانه، اولیور را برای کارگری به مردی تابوت ساز میفروشد. زندگی پررنج اولیور مدام دشوارتر و رنج بارتر میشود. هیچگونه رحم و شفقتی نسبت به این کودک نحیف و دردمند روا نمی دارند. همه جزئیات داستان با پژوهشهای فیلیپ آریس انطباق دارد، وجدان عمومی نسبت به کودک و کودکی حساسیت ویژه ای ندارد.

شب هنگام خانم ساوربری، همسر تابوت ساز، اولیور را به رختخوابی کوچک و فرسوده که در گوشه کارگاه تابوت سازی قرار داش، هدایت میکند. هوای کارگاه خفه و مرطوب است و بوی جسد های مردگان را میدهد. اولیور در تنهایی و تاریکی شب، سنگینی عجیبی بر قلبش احساس میکند. آرزو میکرد که به جای این تختخواب در یکی از تابوت ها به خواب ابدی فرو میرفت و علف روی تابوتش میروید. 4 او وقتی که از همه سو زیر جرح و ستم قرار میگردد، ناله کنان زمزمه میکند: هیچوقت کسی تشویق نکرد. کسی دستم را نگرفت. تر و خشکم نکرد، و هرگز نگفت دوستم دارد. امید برایم واژه ای غریبه بود، تا چه برسد به واژه های امید به آینده! کدام آینده؟ به یاد میآورم روزهایی را که خیلی بچه بودم اما مثل همه، مجبور بودم کار کنم. هروقت از کنار کلیسایی میگذشتم می ایستادم، انگشتانم را به هم قلاب میکردم و با چشمانی بسته به سینه میفشردمشان و تندتند، کولی وار، جمله های درست و غلطی را سر هم میکردم و رو به خدا میگفتم: خدایا نمیشه تو زودتر از مرده شورا بیایی و منو ببری پیش خودت؟ میبینی که اینجا چه زندگی گهیبه! 5

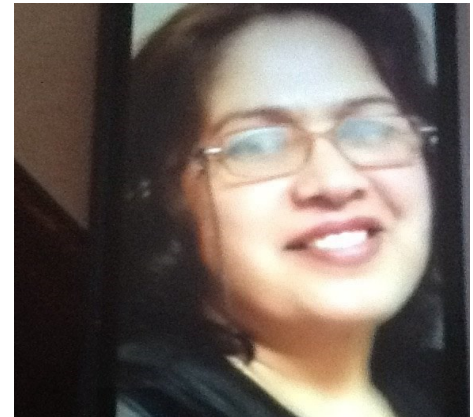
ویکتور هوگو در رمان جاودانه خود، بینوایان (۱۸۶۲)، به تشریح بی عدالتی های اجتماعی و فقر و فلاکت در جامعه فرانسه

مواد تولیدی در راهروهای معدن دروازه ها را باز کنند. مراقبت از این دروازه ها را معمولاً به کوچکترین کودکان میسپارند و ادارشان میکنند که دوازده ساعت در روز، تک و تنها، در گوشه ورودی تنگ و تاریک و نمناک به نگهداری بنشینند. حمل و نقل زغالسنگ و آهن کار بسیار شاقی است. کودکان این مواد را در گاری های بدون چرخ تلمبار میکنند و روی زمین های سنگلاخ، پرگل و لای، سربالایی های تند، و از میان درهای تنگی که برای عبور از آنها، ناگزیر به خزیدن روی دست ها و پاهایشان میشوند، با زحمت هل میدهند ... برای چنین کار دشواری، کودکان بزرگتر و دختران ۱۸ تا ۲۱ ساله را به کار می گمارند. زمان کار متداول یازده تا دوازده ساعت و گاه طولانیتر است. زمان کار در اسکاتلند چهارده ساعت است. در بسیاری موارد کارگران را مجبور میکنند که دو برابر زمان تعیین شده کار کنند، به گونه ای که تمامی کارگران ۲۴ ساعت و به کرات ۳۶ ساعت مداوم، در اعماق زمین کار میکنند. زمان ثابتی برای صرف غذا وجود ندارد. به گونه ای که کارگران، آنگاه که گرسنه اند و فرصت دارند، با شتاب غذایشان را میخورند. کودکان و جوانان کارگر که در بخش حمل و نقل زغالسنگ و آهن به کار گماشته شده اند، از خستگی عمیق و بی وقفه رنج میبرند. این کارگران خردسال، به محضی که به خانه میرسند، خودشان را روی زمین سنگی مقابل اجاق پرت میکنند و بلافاصله، بدون غذا و با شکم گرسنه، به خواب میروند. والدین این کودکان آنها را می شویند و به رختخواب میبرند. گاه در راه بازگشت به خانه از فرط خستگی بر زمین میافتند و از هوش میروند. شبانگاه والدینشان به جست و جوی آنان میروند و فرزند خفته شان را در کنار کوچه و خیابان پیدا میکنند. بیشتر این کودکان تمامی یکشنبه را در رختخواب میمانند تا شاید فرسودگی یک هفته کار را از تنششان بیرون کنند. فقط معدودی از این کودکان به مدرسه و کلیسا میروند. آموزگاران مدرسه همواره از خواب آلودگی و بی تفاوتی این شاگردان اظهار نارضایتی میکنند. دختران کارگر هم وضعیت بهتری ندارند و به خشن ترین شکلی به کار کشیده میشوند. 3

اولیور تویست و کوزت: نمایندگان کودکان کار در ادبیات اروپا

گسترش صنعتی شدن تولید بیکاری و فقر کارگران و زحمتکشان را در پی داشت. افزایش کار کودکان به رشد بیسوادی، افزایش اختلال های جسمی و روحی، و

درد های بی پایان ملت افغان
ماریا یوسفزی



درد های بی پایان ملت افغان زمین و ستمگران جهالت دینی و تجاران مذهبی و سرمداران امپریالیزم غرب در افغانستان متاسفانه باید بگویم که بحران افغانستان تمام شدنی نیست ؟ بحران خانه جنگی ها و قوم جنگی و تعصبات

2017، از وقوع انفجاری مهیب در چهار راهی زریق واقع مرکز دیپلمات نشین شهر کابل رخ داد. این حمله انتحاری در مرکز شهر کابل که وزارت امور خارجه افغانستان، سفارت های ایران، آلمان، جاپان، و شرکت مخابراتی روشن واقع شده اند. تعداد کشته شده گان این حمله بیش از 80 رسیده است همچنین بیش از 300 تن نیز زخمی شدند. این انفجار به حدی سنگین بود که صدای آن در بسیاری از بخش های شهر کابل شنیده شده است و بر اثر آن شیشه های همه تعمیر شکسته بود دود سیاه و غم عظیم شهر یان کابل را سرازیر شده بود و خانواده های که عزیزان را از دست داده بود با عالم غم در سوگ عزیزان نشسته بودند همه این قربانیان جوان های به سنین ۲۰ تا ۴۰ سال با یک دنیا آروزی به خاک دفن شدند. متاسفانه این است زندگی پراز اندوه ما افغان ها که در ۴ دهه زجر ستم ستم گران را میکشیم و تلاش برای راه نجات از این بنیست جریان دارد و امیدوارم هستم که پیروز شویم.
زننده باد آزادی برابری در سراسر جهان

را دامن زدن حرفه گروه های متجاوز نوکر صفت خابین و مزدور کشورهای بیگانه شده اند ، و دست درازی دولت های ارتجاعی خابین همسایه کشور افغانستان را در دام تروریسم و جنگ قومی و مذهبی انداختند. این اوضاع وخیم که متاسفانه ذهنیت مردم سنتی را زیر فشار روحی و روانی گرفته و مردم رابه جان هم انداخته است، از طرف دیگر بالاخره امپریالیزم غرب و امریکا هم بازی کثیف و سیاست قدرت طلبی وحشی خود را نیز در عمل پیاده میکند که مهره اصلی برای بازی شان عراق و سوریه و لیبیا و افغانستان است. این عملیات های انتحار ضد انسانی و انفجار های را که در بریتانیا و فرانسه و عراق و آلمانیا و خیلی جا راه افتاده است محصول دست خود جنگ های امپریالیستی هستند، این جنگ ها و انتحاری ها برای نابودی ملت مظلوم ما براه انداختند که متاسفانه از شروع سال ۲۰۱۷ تا حال مدتها ترین انفجارات بوقوع پیوسته که مثال زنده حادثه ۳۱ می و ۲۰۱۷ است: بامداد روز چهارشنبه 31 می

جامعه همجنس گرایان و ترنسجندر های کلمبیا در جستجوی حقیقت و اجرای عدالت

گروه های مسلح به دنبال کنترل جامعه در مناطق تحت نفوذ این گروه ها شدت یافته است. ”همه ی عاملان مسلح، به طور مغرضانه علیه افراد اقلیت جنسی اقدام کردند.“

شهادت های جمع آوری شده در کارگاه های آموزشی نشان می دهند که، اگرچه تمام افراد مسلح درگیر در جنگ در خشونت سیستماتیک علیه اقلیت های جنسی دخالت داشتند - یعنی FARC ، شبه نظامیان و نظامیان کلمبیایی- اما عاملان اصلی این خشونت ها نهادهای اعمال قانون هستند. این امر به ویژه برای زنان ترنسجندر، که بیشترین گزارش را در رابطه با تبعیض پلیس ارائه کرده اند صادق است.

درگیری های مسلحانه همچنین به عادی سازی خشونت علیه اقلیت های جنسی در کلمبیا کمک کرد. زیرا بخش قابل توجهی از جامعه حقوق اقلیت های جنسی را به رسمیت نمی شناسد و برخی حتی خشونت های مکرر نسبت به جامعه اقلیت جنسی را موجه می دانند.

یک پروسه حقیقت یابی، به شکلی که نور حقیقت را بر روی ذات سیستماتیک خشونت براساس هویت جنسی بیابد. می تواند به نشان دادن خشونت و تعصب کمک کند. ”مورنو همچنین اضافه می کند: “امروزه در چهارچوب روند صلح، ما این فرصت را داریم تا این نوع از خشونت را مورد دید عموم قرار دهیم و یک پروسه حقیقت یابی و

آن شهادت آن دسته افرادی که تحت تاثیر درگیری ها قرار گرفته بودند را از نواحی مختلف جمع آوری کردند. اشتراکات اساسی در تجربیات اقلیت جنسی



به برگزارکنندگان کمک کرد تا الگوهای فراگیر نقض حقوق آن ها را تشخیص دهند. با اثبات اینکه این افراد قربانیان گسترده جنایات هدفمند هستند. فعالان این حوزه در تلاش هستند تا پس از درگیری های کلمبیا به حقیقت و عدالت واقعی دست پیدا کنند.

هدف خشونت سیستماتیک

ماریا کامیلا مورنو مدیر برنامه ICTJ در کلمبیا توضیح می دهد: ”روشن است که خشونت علیه اقلیت جنسی، یک الگوی ساختاری تبعیض و محرومیت اجتماعی را دنبال می کند که توسط درگیری های

در طول درگیری های مسلحانه در کشور کلمبیا، صدای بسیاری از گروه ها و اقلیت ها با خشونت ساکت شد. بیشترین گروه های به حاشیه رانده شده: لزبین، گی، دوجنسگرا، ترنسجندر و افراد دوجنسی (LGBTI) هستند که مورد هدف خشونت آشکار حقوق بشر توسط تمام گروه های مسلح در طول ۵۰ سال درگیری مسلحانه کلمبیا بودند. قتل، خشونت جنسی، و کوچ اجباری برخی از خشونت هایی است که جامعه همجنسگرایان در کلمبیا متحمل آن شده اند. - و هنوز دچار آن هستند- در کلمبیا هنوز جنایت های براساس هویت جنسی و گرایش جنسی به اندازه کافی بررسی نمی شوند و یا در کشور مورد تحلیل و بررسی قرار نمی گیرند.

(ICTJ) مرکز بین المللی عدالت انتقالی، در اتحاد با سازمان های اتحاد تایید کارائیب، کلمبیای متنوع و بنیاد سانتا ماریا و با حمایت سفارت کانادا، سه نشست را با فعالان و قربانیان این درگیری ها، سازماندهی کرده است، تا در مورد نیازهای جامعه اقلیت جنسی بیشتر بداند. و بررسی کند که چگونه اقدامات عدالت انتقالی - به خصوص اقدامات غیرقضایی- می تواند به حفاظت از حقوق آنها کمک کند.

این نشست ها در کالی، ریوهاچا و بوگوتا در طول ماه مارس و آوریل برگزار شد، و طی

نقض حقوق به منظور رسیدن به تأثیر واقعی، هم در پروسه حقیقت‌یابی و هم در اصلاحات نهادی اصرار دارد.

مادل گفت: آفریقای جنوبی یکی از مترقی‌ترین قوانین اساسی در جهان در رابطه با حقوق لژیون‌ها، گی‌ها، بایسکشوال‌ها و ترنسجندرها و اینترسکس‌ها دارد. با این حال این قوانین به نهادهای زیرربط تفهیم نشده است و این نهادها با برخورداری از مصنوعیت، به رفتارشان ادامه می‌دهند.

یکی از اصلی‌ترین شکایت‌های شنیده شده از جانب قربانیان آفریقای جنوبی این است که کمسیون‌های حقیقت و صلح، ماهیت سیستماتیک خشونت‌های رخ داده در آپارتاید را بررسی نمی‌کنند. در نتیجه خشونت روزمره از بین نرفته است. در عوض به چیزی تغییر شکل یافته است که ما آن را به عنوان خشونت روزمره و معمول می‌شناسیم. نمونه آن خشونت پلیس است.

در مورد کلمبیا، مادل این واقعیت را برجسته می‌کند که سازمان‌هایی که برای حقوق اقلیت‌های جنسی مبارزه می‌کنند با بیان مطالبات خود، جامعه را از تجربیات خود آگاه می‌سازند.

وی گفت: بسیار مهم است که جامعه اقلیت‌های جنسی را از ابتدا در فرآیند و پروسه حقیقت‌یابی، و در روند عدالت انتقالی برای بیان مطالباتشان به رسمیت بشناسیم. این تنها راهی‌ست که آنها می‌توانند به تغییر واقعی اجتماع کمک کنند.

لینک مطلب در شش رنگ:

<http://6rang.org/2527>

ترجمه توسط شش رنگ، منبع

<http://bit.ly/1Pzqj99>

کلمبیایی و قربانیان در این رابطه صحبت کرد که، چگونه در کشورهای دیگر پس از جنگ، به خشونت علیه حقوق بشر براساس گرایش جنسی اشاره شده است.

مادل، تأکید کرد، بررسی موارد نقض حقوق بشر و خشونت‌هایی که جامعه اقلیت جنسی از آن رنج برده هنوز یک کار در حال انجام برای سازمان دادن پروسه عدالت انتقالی است. یکی از مشکلات اصلی این است که این نوع از خشونت‌ها به جای اینکه به عنوان یک استراتژی عمدی سازماندهی شده در زمینه جنگ شناخته شوند بخشی از خشونت عادی ارزیابی می‌شوند.

مادل همچنین تأکید کرد که جنایت‌های انجام شده براساس گرایش جنسی در بسترهای گوناگونی از درگیری و یا سرکوب مستند شده‌اند، از هولوکاست در آلمان، آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید تا پرو در طول درگیری مسلحانه‌اش. اگرچه، مادل اصرار دارد هنوز کارهای زیادی برای بررسی و افشای این الگوهای جنایت باید انجام شود.

مادل گفت: “حامیان سیاسی و نهادها، باید آگاه شوند که خشونت روزمره و خشونت مربوط به دوران جنگ و درگیری نمی‌تواند از هم جدا شود.” “درگیری به عادی سازی خشونت ختم می‌شود و این خشونت بر زندگی روزمره تأثیر دارد.”

در مقایسه با بسیاری از سازمان‌های زنان، که به موفقیت‌های قابل توجهی در رابطه با نشان دادن، نقض حقوق و وقوع خشونت براساس جنسیت در چندین کشور دست یافته‌اند، این مسئله هنوز در رابطه با جامعه اقلیت جنسی اتفاق نیفتاده است.

مادل براهمیت به رسمیت شناخته شدن این

و یادآوری ایجاد کنیم که به این اجتماعات قدرت بدهیم تا حقوق خود را مشروعیت ببخشند و به آنها این اجازه داده شود تا حیثیت خود را دوباره بدست آورند.”

موریسیو آلباراسین، مدیر سازمان کلمبیایی متنوع، این نکته را برجسته می‌کند که ریشه‌های فرهنگی این درگیری‌ها برخلاف دلایل اقتصادی آن، هنوز مورد بررسی قرار نگرفته‌اند.

آلباراسین استدلال می‌کند: به حاشیه راندن اقلیت جنسی، از قبل از دوران جنگ نیز وجود داشته. او اضافه می‌کند: این نشست‌ها، یک فرصت بودند تا “علل ریشه‌های فرهنگی” را که باعث حفظ و تداوم درگیری‌ها شدند را در نظر بگیریم.

ارزشمند است که شانس خود را برای صلح امتحان کنیم و بر درک جامعه از قربانیان غلبه کنیم. ما کشور کنشگران سیاسی هستیم، کشوری که نیازمند تلاش همه است تا به یک تحول ساختاری دست پیدا کند.

مدیر اتحاد تایید کارائیب، ویلسون کاستاندا، تصریح کرد که این جلسات می‌توانند به آغاز گفتگوها درباره امکان صلح در منطقه کمک کنند.

وی افزود: “مهم است که اصولی طراحی کنیم تا این اجازه را بدهند که، فکر کنیم و بنیادی بسازیم تا خاطرات را جمع آوری کنیم. از این طریق ما قادر خواهیم بود تا آسیب‌های مربوط به درگیری‌ها را شناسایی و تأثیر آنها را بررسی کنیم.”

مشاهده پاسخ جهانی به خشونت علیه اقلیت جنسی

در بوگاتا، مدیر برنامه عدالت جنسیتی ICTJ کیلی مادل، با فعالان اقلیت‌های جنسی

تئاتر خرس

نوشته آنتوان چخوف به کارگردانی کمال حسینی (از کلن) بازیگران: آذر سلیمی، حسام الدین توکلی و کمال حسینی شنبه اول یولی 2017 ساعت 19

چخوف در این نمایشنامه زندگی یک زن شوهرمرده را با خلق فضایی طنزگونه به تصویر کشیده و روابط و موقعیت‌های انسان‌ها را، در موقعیتی طنز، به چالش می‌کشد.

شما و دوستانتان را به دیدن این تئاتر در کتاب آیدا دعوت می‌کنیم.

چرا مردان زنان را آزار جنسی می‌دهند؟



اسرا یوسریه صالح، در خیابات شلوغ الحسین در مصر که به خاطر فروشگاه‌های سوغاتی فروشی‌اش مشهور است، راه می‌رفت که یک مرد بیست و چند ساله، نگاهش را به او دوخت. بعد دنبالش کرد، دوره‌اش کرد و ناگهان اسرا گرمای نفس‌هایی را در گوشش احساس کرد: «می‌خواهم تا ته بکنم تو».

صالح ۲۸ ساله، یک فعال فمینیست ساکن مصر است. او عصبانی شد؛ چرا آن مرد به خودش اجازه می‌دهد که به او نگاه کند، دنبالش کند و آن کلمات سخیف را در گوشش زمزمه کند؟

یک پژوهش جدید که در گروه پژوهشی «پروموندو» انجام شده درباره انگیزه‌های مردان در آزار جنسی زنان در خیابان‌های چهار منطقه خاورمیانه شامل مصر، لبنان، مراکش و فلسطین توضیح می‌دهد. شیرین الفکی، یکی از نویسندگان گزارش این تحقیق می‌گوید: «ما اطلاعات زیادی درباره زنان و دختران داریم اما اطلاعاتمان درباره مردان و پسران جوان کم است».

از ۴ هزار ۸۳۰ مرد حاضر در این تحقیق که ۳۱ درصد در لبنان و ۶۴۴ درصد در مصر بودند، تایید کردند که زنان را در مکان‌های عمومی مورد آزار قرار داده‌اند: آزارهایی مثل چشم چرانی و تجاوز به عفت. آزار خیابانی یک پدیده جهانی است. تحقیقات نشان داده که اکثریت زنان در شهرهای بزرگ برزیل، هند، تایلند و بریتانیا تجربه این آزارها را داشته‌اند. در آمریکا هم وضع به همین منوال است. در یک پژوهش متعلق به سال ۲۰۱۴ که از سوی گروه تحقیقاتی «جی اف کی» که یک کمپین برای توقف آزار خیابانی است انجام شده، ۶۵ درصد از یک گروه ۲ هزار نفری زنان گفته‌اند که آزار خیابانی را تجربه کرده‌اند. بر اساس گزارش گروه پروموندو، در مورد آزارهای خیابانی در خاورمیانه نکات

خاصی وجود دارد. در فلسطین، مراکش و مصر، مردان جوان با تحصیلات متوسطه، بیشتر به آزار جنسی زنان مسن‌تر از خود و با تحصیلات پایین‌تر دست می‌زنند. پژوهشگران این تحقیق از یافته‌های خود شگفت‌زده شده‌اند.

بارکر، نویسنده دیگر این گزارش که درباره برابری جنسیتی در بیش از ۲۰۰ کشور جهان تحقیق کرده می‌گوید: «عموما مردانی که دوران دبیرستان یا کالج را به پایان رسانده‌اند، در مقایسه با آنهایی که اصلا به مدرسه نرفته‌اند یا تحصیلات ابتدایی دارند. رفتار محترمانه‌تری نسبت به زنان دارند».

بارکر و الفکیگمان می‌برند که نرخ بالای بیکاری در منطقه، بی‌ثباتی سیاسی و فشار برای تامین نیازهای روزانه خانواده خود در بروز آزارهای جنسی موثر است. حدود نیمی از مردان مورد مطالعه گفته‌اند که احساس استرس، افسردگی و شرمندگی در مقابل خانواده خود دارند. بارکر می‌گوید شاید اذیت و آزار زنان راهی برای اثبات قدرت آنهاست.

به گفته بارکر، این مردان جوان توقعات زیادی از خود دارند که قادر به تامین آنها نیستند: «بنابراین دست به آزار زنان می‌زنند تا به این ترتیب آنها را تحقیر کنند. آنها فکر می‌کنند جهان به آنها بدهکار است». در جایی مثل مصر، درک موقعیت آسان است. در چنین جامعه‌ای، نوعی بی‌حسی ذهنی در میان مردان وجود دارد. آنها نمی‌توانند کار پیدا کنند، نمی‌توانند پول در بیاورند، مجبورند با خانواده‌شان زندگی کنند، کاری ندارند که انجام دهند و نقش آنها به عنوان یک فرد بالغ، به تعویق افتاده و متوقف شده است.

آزار جنسی راهی است برای مردان جوان که خودشان را خالی کنند. الفکی می‌گوید: «وقتی از مردان حاضر در این بررسی پرسیدیم که چرا زنان را در مکان‌های عمومی آزار می‌دهند، اغلب‌شان تا حد ۹۰ درصد- گفتند که چون این کار بامزه و هیجان انگیز است. این اما روایت زنان از ماجرا نیست، برای آنها این مساله اصلا جالب و بامزه نیست؛ کابوس است».

هالی کیرل، مدیر سازمان «مبارزه با آزار جنسی» و نویسنده «به آزار جنسی خیابانی پایان دهید: جنبش رو به رشد در جهان» می‌گوید که او از نتایج این تحقیق متعجب نشده است: «من چین استدلال‌هایی را شنیده بودم. اینکه می‌گویند حوصله‌ام سر رفته، یا دوستان مردم مرا وادار کردند، داشتیم تفریح می‌کردیم، و ... مردان به احساس زنان فکر

نمی‌کنند».

محققان این پژوهش گمان می‌کنند که انگیزه‌های مردان در این رفتار خاص مردان خاورمیانه نیست: «آزار جنسی در سراسر جهان یک مساله است و همه جا تقریبا یک ساختار دارد».

براین هیلن، یکی از محققان این گزارش می‌گوید: «ما فقط یک نگاه اجمالی به آنچه در این منطقه می‌گذرد انداخته‌ایم. این تحقیق اولین تحقیق درباره آزارهای خیابانی از نقطه نظر مردان از سوی این گروه است». زنان طیف گسترده‌ای از اثرات روانی ناشی از آزار و اذیت خیابانی را تجربه می‌کنند. مطالعات نشان داده‌اند که آزار جنسی برای زنان تروماتیک است. زنان ممکن است احساس ناامنی کنند و در نتیجه تحرک و جابه‌جایی خود را کمتر کنند. مثلا صالح بعد از تجربه آزار خیابانی تصمیم گرفت که دیگر از مترو استفاده نکند. او در عوض از «اوبر» استفاده می‌کند: «گاهی اوقات دیگر پول ندارم، مجبورم باز از مترو استفاده کنم».

برنامه‌هایی مانند «نقشه آزار» در مصر و «آزاریاب» در لبنان، از نرم‌افزارهایی برای گزارش موارد آزار جنسی خیابانی استفاده می‌کنند تا خیابان‌ها را امن‌تر کنند. در سال ۲۰۱۰ سازمان ملل یک برنامه جهانی به نام «شهرهای امن و اماکن عمومی امن» را برای جلوگیری از آزار جنسی در بیش از ۲۰ شهر جهان از طریق آموزش و مداخله آغاز کرد.

کیرل می‌گوید: «خیلی دشوار است که بگوییم در سطح کلان چه اقداماتی نتیجه می‌دهند، شاید حضور در مدارش و صحبت کردن درباره موضوع آزار جنسی یک راه باشد».

صالح می‌گوید: «شاید مردان و پسران با آموزش بتوانند درک کنند که تفریح آنها چه عواقبی می‌تواند داشته باشد. وقتی دستی می‌خواهد خود را به شکم من برساند یا به اندام جنسی من را لمس کند، می‌خواهم بالا بیاورم، اما نمی‌توانم».

به کمتر از آزادی و برابری
رضایت نمی‌دهیم

لغو کار مزدوری کودکان: رویایی سیما راستین

ادامه ی صفحه ی 7

قویتر از شهروندان کشورهایی است که دولتهای اقتدارگرا آنها را مدیریت میکنند. دولت های رفاه در اروپا تا دهه ۱۹۹۰ موفق به مهار سرمایه داری بومی و وادار کردن آن به رعایت قوانین کار و پرداخت مالیات شده بودند. این «سرمایه داری اهلی» در فضای تکامل خارق العاده تکنیک و علوم ارتباطات، پتانسیل خارق العاده ای برای رشد و توسعه پیدا کرده بود؛ اما در چارچوب کنترل دولتهای رفاه وضعیت غولی را داشت که درون بطری دربست های محبوس شده باشد. این سرمایه داری دربند، برای رقابت با سرمایه داری جهانی، نیازمند به آزادی بود و مدام برای گسیختن بندهای دولت های اجتماعی طفره میرفت و تقلاً میکرد. گسترش سرمایه داری وابسته به آزادی عمل بدون قید و شرط، گشودن مرزها، لغو سیستم مالیاتی، حذف قانون کار اجتماعی، عدم دخالت دولت در رشد سرمایه، آزادی مطلق برای جولان دادن سرمایه داری چند ملیتی یا فراملیتی، و در یک کلام نئولیبرالیسم بود. بدیهی است که رشد سرمایه داری اروپایی در گرو قدرت زدایی از دولتهای رفاه قرار داشت. روند قدرت زدایی از دولت های اجتماعی در اروپا، در جریان معامله، تولید، و فعالیتهای روزمره اقتصادی انجام میگرفت، از جمله:

۱. صدور اشتغال به نقاطی از جهان که هزینه های تولید و دستمزد کارگر در نازلترین سطح ممکن قرار داشته باشد، و دست سرمایه داران در چپاول ثروت های اقتصادی و اجتماعی باز، و سیستم مالیاتی فرمایشی و گزینشی باشد. کشورهایی که در آنها ممنوعیت کار مزدوری کودکان وجود ندارد.

۲. خرد کردن و توزیع تولید و فعالیت خدماتی در ارزانترین کشورهایی که سطح دستمزدها نازل، دسترسی به مواد اولیه ارزان امکانپذیر، و بهره گیری از کار کودکان مجاز باشد. این تقسیم کار در جهان به اندازه ای پیچیده است که نمیتوان به آسانی پی برد که پیچ و مهره ها و قطعات کوچک یک دستگاه ماشین لباسشویی زمینس در کدام کشورها تولید شده و آیا کودکان کارگر در ساختن این قطعات مشارکت داشته اند یا نه.

۳. سرمایه های فراملیتی، دولت های مستبد و فاسد در کشورهای کوچک و فقیر را وادار به رقابت با یکدیگر میکنند و تولید را در مناطقی سازمان میدهند که بیشترین تسهیلات در اختیارشان قرار بگیرد. به این ترتیب

۱۹۸۹ توافقنامه ای در سازمان ملل متحد به تصویب رسید که بر مبنای آن میبایست تغذیه، مسکن، نیازهای دارویی و درمانی کودکان، همچنین حق آنان بر داشتن آموزش، بازی، و گذران اوقات فراغت تأمین شود. این قانون همچنین بر حمایت از کودکان در برابر سوءاستفاده، عدم رسیدگی، و استثمار تأکید میکرد. در این سند به کار کودکان و جلوگیری از کار مزدوری آنان نیز اشاره شده است. در ۱۹۹۷ قانونی در اتحادیه اروپا برای نظارت و رسیدگی به کار کودکان و نوجوانان به تصویب رسید. بر مبنای این قانون، هرگونه اشتغال کودکان زیر پانزده سال در بخش اقتصادی و تولیدی اکیداً ممنوع اعلام شد. در ۱۹۹۸، بر مبنای تکمله ای قانونی، کودکان پانزده ساله ای که مدرسه را به پایان نرسانده اند، منحصرأ در تعطیلات مدارس مجاز به کارهای سبک و کوتاهی همچون پخش روزنامه هستند. 9

تداوم و گسترش کار مزدوری کودکان در مناسبات جهانی نئولیبرالیستی

ممنوعیت کار کودکان در بخش اقتصادی و تولیدی در اروپا، به لطف و سخاوت سرمایه داران و تولیدکنندگان انجام نگرفت، بلکه ازسویی محصول جامعه مدنی و فرهنگ دموکراتیک در اروپا و، از سوی دیگر، مدیون عملکرد دولت های رفاه ملی سوسیال دموکراتیک بود. دولتهای رفاه در این کشورها با الهام از اندیشه های جانمینارد کینز John

Maynard Keynes اقتصاددان بریتانیایی، به وجود آمده بودند. دولت، در مدل کینز، دارای وظیفه ای اخلاقی و سیاسی است و بایستی، به نام منافع همگانی و خواسته های عمومی، برای رونق بازار و ایجاد اشتغال سرمایه گذاری کند. همچنین دولت موظف است که برای ایجاد تعادل میان سرمایه گذاران و کارکنان تلاش کند. تبلور کامل این سرمایه داری خوب و عاقل را میتوان در دولت های رفاه ملی که پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمدند، مشاهده کرد. پرنسپس مالیاتی ساختاری منشاء قدرت عملکرد دولت های رفاه است. هزینه بهداشت عمومی، تأسیسات فرهنگی، زیبایی و پاکیزگی شهرها، و خدمات عمومی از مالیاتهای دریافتی از شهروندان و واحدها و تولیدی های صنعتی و اقتصادی تأمین میشود. به همین دلیل نیز روحیه نظارت و دخالت شهروندان در سیستم های متکی بر مالیات

میان کودکان مدام گسترش مییافت. در یک گزارش ناحیه ای دولتی در دوسلدورف به تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۸۲۵ نوشته شده است: «صورت های رنگ پریده، چشمان قی کرده، شکم های متورم، گونه های بادکرده، لبها و بینی ورم کرده، دملهای روی گردن، لکه های بدخیم روی پوست، و نشانه های تنگی نفس (آسم) این کودکان را از دیگر کودکانی که در کارخانه کار نمیکند، متمایز میکند. وضعیت اخلاقی و تربیتی آنها نیز بهتر از وضعیت جسمیشان نیست.» 7

البته عزیمتگاه مخالفت ها متفاوت بود و از سوی جناح های حکومتی انگیزه ای محافظه کارانه داشت؛ نگرانی عمده نابودی ذخیره انسانی برای ارتش و سربازگیری، و فقدان نیروی متخصص بزرگسال بود. از اینرو، برای نخستین بار در سال ۱۸۳۹، در دولت پروس، قانونی برای حمایت از کودکان وضع شد. بر مبنای این قانون حداقل سن قانونی برای اشتغال کودکان، پایان ۹ سالگی و حداکثر ساعت کار آنان روزانه ده ساعت در نظر گرفته شد. کار در یکشنبه ها نیز ممنوع اعلام شد. البته اجرای این قانون که هیچگونه ضمانت اجرایی نداشت، به درازا کشید.

کارل مارکس و فریدریش انگلس در مانیفست حزب کمونیست (۱۸۴۸) آموزش مجانی برای همه کودکان و ممنوعیت کار کودکان در کارخانه ها 8 را به عنوان یکی از مطالبات عمومی کمونیست ها طرح کردند. سوسیال دموکرات ها ابتدا در ۱۸۶۹ خواهان ممنوعیت کار کودکان شدند. قانون کار، در ۱۸۸۵، کار کودکان زیر چهارده سال را به شش ساعت در روز محدود کرد و زمان رفتن به مدرسه را به سه ساعت در روز افزایش داد. در سال ۱۸۹۱ کار کودکان زیر سیزده سال در کارخانه ها کاملاً ممنوع اعلام شد و زمان کار روزانه مجاز برای کودکان سیزده تا چهارده ساله به شش ساعت و برای نوجوانان چهارده تا شانزده ساله به ده ساعت تقلیل یافت. علاوه بر این، شب کاری کودکان و نوجوانان نیز ممنوع شد. همچنین از ۱۹۰۳ کودکانی که برخلاف مصوبات قانونی به توسط والدینشان به کار گماشته میشدند، مشمول حمایت قانونی شدند. در ۱۹۷۶ قانون کار کودکان به این ترتیب اصلاح شد که کار بیش از چهل ساعت در هفته را برای نوجوانان ممنوع میکرد، و سرانجام در سال

ویرانی دارند.

جنبش های کودکان کار

از اواخر دهه ۱۹۷۰ شکلگیری جنبشهای کودکان کار در کشورهای آمریکای لاتین آغاز شد. این جنبشها را نخست کودکان کارگر کاملاً خودانگیخته، در محله ها و شهرهای خودشان به وجود آوردند. آنها بدون طرح و برنامه ریزی قبلی گرد هم آمدند تا با هم گفتگو و تبادل نظر کنند، و راههایی برای مقابله جمعی در برابر بهره کشی بیرحمانه کارفرمایان، تحقیر اجتماعی و سوءاستفاده، یورشهای پلیس، و برای بهبود شرایط کار بیابند.

جنبش کودکان کار در آمریکای لاتین / *NATs Niños, Niñas y Adolescentes Trabajadore* و در کشورهای انگلیسی و فرانسه زبان *WCY working children and youth* میشود. از ۱۹۹۰ کودکان کارگر در کشورهای آفریقایی و بخشی از کشورهای آسیایی نیز جنبش همبستگی خود را به وجود آوردند. این سازمان ها عمدتاً از طریق حق عضویت ها، حمایت سازمان های غیرحکومتی، برگزاری کنسرتها و جشنها و تئاتر، و برگزاری نمایشگاههای نقاشی و کاردستی کودکان هزینه های خود را تأمین میکنند. جنبشهای خودگردان کودکان با تکیه بر مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر، به ویژه حقوقی که در کنوانسیون سازمان ملل در سال ۱۹۸۹ درباره حقوق کودک به تصویب رسیده است، مطالبات خود را درباره بهبود شرایط کار، رعایت کرامت و حرمت انسانی کودکان، و مشارکت دادنشان در تصمیم گیری هایی که مربوط به حقوق انسانی و اجتماعی آنان میشود، پیگیری میکنند. سازمان های کودکان کار در سراسر جهان از مشاوره، همکاری، و حمایت بزرگسالان استقبال میکنند، به شرط اینکه انگیزه بزرگسالان اعمال نفوذ و دخالت در امور و اداره سازمان آنها نباشد. سازمان های خودگردان کودکان و جوانان کار قاطعانه با شعارها و فعالیت هایی که صرفاً در جهت ممنوعیت کار کودکان، بدون در نظر گرفتن و اعمال تصمیم های جایگزینی *alternativ* باشند، مخالفت میکنند. زیرا این تلاشها، به جای بهبود وضعیت، آنها را به کار غیرقانونی/ سیاه و تبهکاری سوق میدهد. ممنوع کردن کار کودکان بایستی حقانیت خود را با ارائه بدیلهای اجتماعی برای حمایت از اقلیت ضعیف جامعه اثبات کند. در غیر این صورت فقط حکم موعظه خوانی اخلاقی را دارند و این برای بخش تهیدست جامعه، که به کار کودکان نیازمند است، نان

آنها را وادار به پایین آوردن بهای مواد اولیه، میزان دستمزدها، و کاهش مالیات میکنند. پرنسپ مرکزی سرمایه گذاران فراملیتی کسب سود بیشتر است. آنها، زیرکانه، امور اجرایی تولیدات خود، از جمله میزان دستمزدها، ساعت کار، اعمال تبعیض حقوقی نسبت به زنان کارگر، و بهره گیری از کار کودکان با دستمزدهای نازل را به سرمایه داران محلی واگذار میکنند.

۴. سرمایه دارهای فراملیتی محل سرمایه گذاری و تولید، محل پرداخت مالیات و محل سکونت خود را، مستقل از یکدیگر در نقاط مختلف جهان سازمان میدهند. آنها در نقاطی از جهان زندگی میکنند که دارای امن ترین، زیباترین، و بیشترین امکانات رفاهی و بالاترین جلوه های فرهنگی باشند. کشورهایی که به حقوق کودکان احترام گذاشته می شود و کار کودکان ممنوع است، و در کشورهایی مالیاتشان را میپردازند که ارزانترین باشد و کنترل دولتی بر آن نظارت نداشته باشد.

۱۶۸ میلیون کودک کار در سراسر جهان را فقط سرمایه داران محلی استثمار نمیکند. اغلب سرمایه داران محلی، به ناگزیر، در شبکه سرمایه داری فراملیتی عمل میکنند و به گونه ای به سرمایه داری بزرگ وابسته اند. آنها برای خرید تکنولوژی مدرن، قطعات یدکی، کودهای شیمیایی، برای تعمیرات ماشین آلاتی که از آنها میخرند، و سرانجام استفاده از بازارهای بین المللی، به سرمایه داری بزرگ وابسته هستند. سرمایه داران کشورهای دموکراتیک نیز، که در کشور خودشان ناگزیر به رعایت قانون حداقل دستمزد و ممنوعیت استفاده از کار کودکان هستند، از موقعیت فلاکت بار کشورهای فقیر حداقل استفاده را میکنند. برای مثال حداقل دستمزد در آلمان در سال ۲۰۱۵ به ۸.۵ یورو در ساعت افزایش یافته است، در حالی که درآمد متوسط روزانه ۶۱ درصد جمعیت بورکینافاسو کمتر از یک دلار است. طبیعی است که در منطق سودجویانه سرمایه داری، بورکینافاسو، در مقایسه با آلمان، مکانی رویایی برای سرمایه گذاری و افزایش سرمایه است. مهمترین منبع درآمد مردم این کشور معادن طلا است. کودکان بورکینافاسو، همراه با خانواده هایشان، در این معادن، برای دستمزدی کمتر از یک دلار در روز کار میکنند. محصول طلای این معادن مستقیماً به کانادا صادر میشود.

...باری کار مزدوری کودکان همچنان در جاهایی از جهان واقعیت پیدا میکند که نشانی از بی عدالتی و نابرابری های اجتماعی و

و آب نمیشود. سازمانهای خودگردان کودکان کار مطرح میکنند که مبارزه بی امان علیه فقر، بیعدالتی اجتماعی، و استثمار برای کمک به کودکان به مراتب موثرتر است تا شعار توخالی ممنوعیت کار کودکان. مطالبات سازمان های کودکان کار، مخالفت های بسیاری را علیه خود برانگیخته است؛ از جمله مخالفت سازمان بین المللی کار را که پیگیرانه شعار لغو کار کودکان را سر داده است.

سازمانهای کودکان کار از سوی دولت های برخی از کشورها به رسمیت شناخته شده اند؛ از جمله سنگال، بولیوی، و پرو. این دولتها توافقنامه هایی برای بهبود امکانات آموزشی، خدمات پزشکی رایگان، و حمایت از کودکان کار در برابر یورش های نیروهای امنیتی و پلیس با NATs امضا کرده اند. سازمانهای کودکان کار همچنین همبستگی و تبادل تجربه با جنبش های کشورهای دیگر را ارج می نهند. آنها نخستین بار در سال ۱۹۹۶ در شهر کوانداپور هندوستان کنفرانسی سراسری برگزار کردند. در این کنفرانس ۳۴ نماینده از ۳۳ کشور شرکت کردند و در پایان این کنفرانس خواسته های مشترک شرکت کنندگان در فراسوی مرزهای ملی و فرهنگی زیر عنوان ده نکته کونداپور ۱۰ جمعبندی شد. این نکات که به مانیفست کودکان کار شهرت یافته اند، همچنان موضوعیت دارند و از اعتبار سیاسی و تشکیلاتی برخوردارند:

۱. ما خواهان به رسمیت شناخته شدن مشکلات، پیشنهادها، کوشش ها، و سازمان های خودمان هستیم.

۲. ما مخالف بایکوت کالاهایی هستیم که کودکان کارگر تولید میکنند.

۳. ما خواهان ارج نهدی و امنیت شغلی هستیم.

۴. ما خواهان آموزش هستیم تا به کمک آن وضعیت خود و زندگیمان را بشناسیم.

۵. ما خواهان دوره های آموزشی هستیم که با استعدادها و شرایط زندگی ما انطباق داشته باشند.

۶. ما خواهان خدمات بهداشتی و پزشکی مناسب و مکفی هستیم که برای ما قابل دسترس باشند.

۷. ما خواهان مداخله در همه تصمیم گیری هایی هستیم که به خود ما مربوط میشوند، هم در دهکده ما، هم در شهر ما، و هم در سطوح بین المللی.

۸. ما می خواهیم که علت های زمینه ساز وضعیت دشوار زندگی ما شناخته شوند، به بیان درآیند، و علیه آنها مبارزه شود.

ادامه در صفحه ۱۸

حمایت فعالان حقوق بشر از سعید شیرزاد

جای فعال حقوق کودک زندان نیست

صدها تن از فعالین اجتماعی و سیاسی و فرهنگی با امضای متنی که خطاب به نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر نوشته شده است، با اشاره به این که سه سال است سعید شیرزاد فعال حقوق کودکان در زندان به سر می برد، خواهان آزادی فوری او شده اند. در این نامه که در «تریبون زمانه» منتشر شده، آمده است:

جناب آقای آنتونیو گوترس، دبیر کل سازمان ملل متحد

سرکار خانم عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه حقوق بشر ایران
جناب آقای میشل فورست، گزارشگر ویژه سازمان ملل در مسائل مدافعان حقوق بشر
جناب آقای خوزه گوارا، گزارشگر کارگروه بازداشت های خودسرانه سازمان ملل
جناب آقای فیلیپو گراندی، کمیسر عالی پناهندگان سازمان ملل متحد
جناب آقای تونی لیک، مدیر عامل صندوق کودکان ملل متحد، یونسف
سرکار خانم فردیکا موگرینی، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا
رونوشت:

- کمیسیون حقوق بشر اتحادیه اروپا
- سازمان بین المللی جبران
- سازمان عفو بین الملل
- دیده بان حقوق بشر
- فرانت لاین دیفنדרز
- بنیاد اولاف پالمه
- بنیاد مارتین انالز
- کمیسیون ملی حقوق بشر فرانسه

به استحضار می رساند آقای سعید شیرزاد از فعالان حقوق کودک در ایران بیش از سه سال است در زندان به سر می برد. نامبرده سابقه فعالیت های داوطلبانه در انجمن حمایت از حقوق کودکان، خانه کودک شوش، و جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان را داشته است و در این مراکز اقدام به کمک های آموزشی، تحصیلی، و بهداشتی برای کودکان کار و آسیب دیده، و نیز ارائه داوطلبانه همین خدمات به کودکان مهاجر و پناهنده و همچنین اقدام به برگزاری کلاس های مددکاری برای خانواده های آنان و انجام کار های حقوقی و گرفتن وکیل برای نوجوانان بزهکار می نموده است.



سعید شیرزاد نخستین بار، تابستان ۱۳۹۱ در حالی که داوطلبانه جهت ارائه خدمات آموزشی، مددکاری، و بهداشتی در مناطق زلزله زده آذربایجان حضور یافته بود، دستگیر و نزدیک یک ماه در زندان بود. پس از آن در دادگاه انقلاب تهران به همان دلیل به یک سال حبس محکوم شد. سعید شیرزاد علیرغم داشتن حکم زندان، مجدداً به مناطق زلزله زده بازگشت و در آن مناطق مشغول فعالیت های داوطلبانه و ارائه خدمات به مردم زلزله زده آن مناطق بوده است.

سعید شیرزاد پس از آن هم، در مناطق محروم و روستایی، در زمینه مسائل آموزشی و تحصیلی کودکان فعالیت داشته و حتی برای حضور در کمپ های آوارگان سوری در ترکیه و فعالیت در زمینه کودکان پناهنده نیز اقداماتی انجام داده است و به همین منظور به ترکیه مسافرت کرده است. سفری که به خاطر آن در طول بازجویی های بعدی تحت فشار برای اعترافات دروغین بوده است.

سعید شیرزاد تابستان ۱۳۹۳ به دلیل همین فعالیت ها و از جمله کمک های آموزشی و تحصیلی به کودکان زندانیان سیاسی، بازداشت و بیش از دو ماه بدون هیچگونه ملاقاتی با خانواده، و بدون دسترسی به وکیل، در انفرادی های بند ۲۰۹ زندان اوین نگهداری شده و در طول آن مدت بارها به اعدام تهدید گشته بود. نامبرده در حالی که بدون صدور هر گونه وثیقه ای در بازداشت نگه داشته شده بود علیرغم برگزاری دادگاه، پس از چند ماه به دلیل پیگیری مشکلات صنفی زندانیان در حالی که در بندهای عادی زندان اوین به سر می برد، به زندان گوهردشت تبعید شد و چند ماه در بندهای عادی و در بین زندانیان قتل و محکوم به اعدام نگهداری می شد. شیرزاد در حالیکه چندین بار به دلیل اجازه ندادن دادگاه برای گرفتن وکیل از حضور در دادگاه خودداری

نموده بود، در اواخر تابستان، پس از ۱۵ ماه بلاتکلیفی در زندان و بدون هیچ گونه ملاقات قبلی با وکیل، محاکمه و به پنج سال زندان محکوم شده است.

ما فعالین سیاسی، اجتماعی، مدنی و حقوق بشری، ضمن درخواست از نهادهای بین المللی، از جمله دبیرکل سازمان ملل، گزارشگر ویژه حقوق بشر ایران، کمیساریای عالی پناهندگان، صندوق بین المللی کودکان، و نیز نهادهای مستقل بین المللی و سازمان های فعال در زمینه حقوق کودکان، می خواهیم که ضمن توجه به نقض حقوق کودکان و فقدان سیستمی برای آموزش های لازم از جمله آموزش های تحصیلی و مددکاری برای تمامی کودکان در ایران و نیز نبود قانون برای برخورد با ناقضین این امر و توجه بیشتر به این مساله، و تلاش برای احیای حقوق کودکان کار و آسیب دیده و نیز کودکان مهاجر و پناهنده در ایران، از این فعال حقوق کودک در زندان حمایت کرده و خواستار لغو محدودیت های تحمیل شده بر فعالان اجتماعی گردند و تمام تلاش خود را برای آزادی این فعال حقوق کودک انجام دهند.

جان زندانیان سیاسی، فعالین مدنی، کارگری و عقیدتی در
سیاه چال های جمهوری اسلامی در خطر است

یک حمله دیگر در لندن!

بختیار پیرخضری

دولت انگلیس باید جوابگو باشد! الان ساعت 33 بامداد دوشنبه است و ساعتها ست صدای هلیکوپتر در آسمان شمال لندن قطع نمی شود و آژیر پلیس و آمبولانس هم هر چند دقیقه یکبار روشن میشود. اینبار و امشب یک نژادپرست مسلمان و فوبیا، قبل از سحری با ماشین ون به پیاده رو مسجد فینزبری پارک که معمولا شلوغ است حمله کرده و چندین نفر را زیر گرفته است که چندین کشته و زخمی داده است اما بنا به سیاست جدید پلیس تا چند روز آمار دقیق کشته و زخمی شدگان را اعلام نمیکند



و هنوز مشخص نیست چند نفر کشته و زخمی شده اند. این مسجد یکی از بزرگترین مسجدهای لندن است و معمولا در ماه رمضان از غروب تا اذان صبح جلو و داخل آن شلوغ است. پارسال در همین هفته بود که جو کاکس نماینده سوسیالیست حزب کارگر را همین نژادپرستها با چاقو کشتند و شعار "بریتانیا اول" را نعره می زدند. تروریسم باندهای مذهبی و ناسیونالیستی با حمایت خود بورژوازی غرب به مرکز متمدن ترین شهرهای اروپایی هم رسوخ کرده اند و دارند تاریخ و آینده تاریکی را برای این مردم رقم میزنند. در طی این مدت در بریتانیا و کشورهای دیگر، از یک طرف داعش ترور و کشتار میکند و از طرف دیگر فاشیست ها هم نه در آن ابعاد اما کم و بیش حمله های فاشیستی را دوباره شروع کرده اند. هر دوی اینها هم محصول و ساخته دست خود بورژوازی انگلیس و غرب هستند.

سه هفته پیش نوشته ای را بعد از حمله منچستر در باب نژادپرستی و عروج

فاشیسم، مسلمان فوبیا و البته تروریسم اسلامی و غربی منتشر کردم که الان و بعد از این حمله امشب کاملا موضوعیت دارد و به همین دلیل دوباره اینجا شر میکنم.

این موج نژادپرستانه را باید عقب زد!

ترور و کشتار هر کجا اتفاق بیفتد قلب انسان را به درد می آورد و بدون چون و چرا باید محکوم شود، حال چه در منچستر و پاریس و چه در موصل و حلب و یا در هر نقطه این کره زمین. اگر نیرو و توانش را هم داشت باید جلو آن سد بست و از روی کره زمین محوش کرد. مردم متمدن اروپا بخصوص طبقه کارگرش فکر شده و یکبار برای همیشه باید از خودشان ببرسند که ریشه و عامل اصلی این ناامنی ها چه کسانی هستند. آیا این مردم مدرک بیشتر میخواهند که پی ببرند یا باور کنند دولتهای سرمایه داری شان، گروههای اسلامی را در تقابل با شوروی تاسیس و تقویت کردند و اسلام سیاسی را دوباره به عرصه سیاست آوردند. مگر خود هیلاری کلینتون علنا و بدون اما و اگر این موضوع را بیان کرد.

آیا مدرک از این واضحتتر که به بهانه دموکراسی اما در واقع برای بقای سیستم سرمایه و دولتهایشان در سال هزاران تن بمب روی سر کودکان عراق و سوریه و ... توسط دولتهای غربی ریخته می شود. در گندابی که آقای بوش و بلر و سارکوزی و ... در خاورمیانه درست کرده اند دهها گروه و جک و جانور رشد کرده و سر بر آورده اند. همین داعش مگر از گروههای مخالف بشار اسد نبود و مگر امریکا آنها را پیکار جو خطاب نمیکرد و کمک مالی و نظامی و ... میکرد بهشان. اسلام و مسیحیت سر و ته یک کرباسند و هر

دو دین خشونت و قتل و کشتار هستند. تفاوتی که هست در این است که مردم متمدن اروپا بر علیه صنعت کلیسا و مسیحیت جنگیدند و آن را به زیر کشیدند و نتیجه اش را هم میبینیم که پاپ علنا میگوید بهشت و جهنمی وجود ندارد و آدم و حوا و کشتی نوح و ... داستان بچگانه است. اسلام هم به این روز افتاده بود. مگر ایران و عراق چهل سال پیش از لحاظ ظاهری و پوشش بخشی از مردم شبیه همین اروپا نبود. مگر مردم ایران و عراق به اصطلاح "مسلمان" نبودند اما میکده و

دیسکو روبروی مساجد بر پا شده بود. متأسفانه فضایی بر علیه مهاجران کشورهای اسلام زده از جانب احزاب و گروههای نژادپرست و اولترا مسیحی اروپایی به راه افتاده است که تأسف بار است. تأسف بار تر اما اینکه، این فضا در بین بخشی از ایرانیان بخصوص بخشی از به اصطلاح چپها هم به راه افتاده است که مستقیما تحت تأثیر تبلیغات مذهبیهون مسیحی و نژادپرستان اروپایی است. نه فقط نباید در فضایی که نژادپرستان و اولترا مسیحی های اروپایی فراهم کرده اند افتاد بلکه باید آن را عقب زد. این فضا ترور و حمله به "مسلمانان" و آتش زدن کمپ پناهجویان را به دنبال دارد و باید در کنار مبارزه با تروریسم اسلامی با این موج ناسیونالیستی-فاشیستی هم مبارزه کرد. قبل از اینکه یقه "مردم مسلمان" را گرفت باید یقه دولتهای غربی را گرفت که این گنداب را بوجود آورده اند. اسلام سیاسی و احزاب و گروههایش با پدر و مادر میلیونها نفر که اسلام را به ارث برده اند و "مسلمان" هستند، آسمان تا زمین فرق دارد. اسلام سیاسی را باید به زیر کشید و از ریشه نابود کرد اما این مردم مسلمان را باید روشن کرد. اگر گروههای اسلامی از بین بروند لازم نیست شما با مردم بجنگید همین مردم به جای مراسم عاشورا و تاسوعا و عزا برای علی و حسن و باقر و جشن و کارنوال و عرق خوری و رقص و شادی بر پا میکنند.

تتها راه نجات از این منجلابی که در دنیا راه افتاده است، بر براندازی سیستم سرمایه داری و مذهبی است که به خاطر بقای خود دست به هر جنابیتی میزند. تا سود و سرمایه و استثمار کارگر وجود داشته باشد ترور و کشتار هم برقرار است. برقراری دنیایی بدون استثمار و بدون بمب و اسلحه تنها با انقلاب کارگری و برقراری جمهوری سوسیالیستی ممکن است



گزارش وضعیت حقوق بشر در ایران مرضیه آدمی فعال حقوق بشر و مدافع حقوق زنان



کشتن دیگر اندیشان، بزرگترین ردالت تاریخی یک حکومت است.. سند درنده خویی یک نظام است.. نظامی که نمی تواند افکار دیگران را تحمل کند و از طرح افکار جدید و نقد افکار خود وحشت دارد.. این همان روشی است که همه نظام های پوسیده و ارتجاعی تاریخ برای حفاظت از خود بکار گرفته اند.. آنها می ترسند.. می ترسند که شما مردم به چیزی جز آنکه نظام به شما تحمیل می کند بیاندیشید.. از آگاهی شما می ترسند، چون دست شما را از وسایل ارتباط جمعی کوتاه می کنند. از نقد و اعتراض شما می ترسند، چون آزادی بیان را سرکوب می کنند.. از پاسخگو بودن می ترسند، چون مطبوعات شما را سانسور می کنند.. از انتخابات آزاد می ترسند، چون نمی خواهند که حق تعیین سرنوشت خود را، خود در اختیار بگیرید.. علوم دانشگاهی شما را محدود می کنند، چون از بیداری شما می ترسند.. این نظام، از شما مردم می ترسد.. و برای همین است که دست از سرکوب و قساوت و زندان و شکنجه و اعدام نمی کشد.. این نظام از شما مردم.. از آگاهی شما مردم می ترسد

تشکل های مستقل و آزاد مدنی عمارت های امن ما هستند. بازدارنده های پیشروی جهل و تاریکی اند. مکانیزم های دستیابی به حقوق فردی و اجتماعی ما هستند. کالبد وحدت یافته ما هستند. تشکل های مستقل و آزاد مدنی، حامی حقوق مدنی ما هستند. حامی حقوق بنیادین ما هستند، حامی حقوق صنفی و سیاسی ما هستند.

و به ما این امکان را می دهند که زندگی بدون ترس را در سایه اتحاد و همبستگی خود تجربه کنیم

اما آیا می توانیم تا پیش از تغییر بنیادی قانون اساسی که سدی در مقابل تشکل های آزاد و مستقل مدنی است از چنین امکانی بهره مند باشیم؟

اینبار به شرایط دو بزرگ بانوی ایران که بخاطر افکار و عقایدشان که مقدس است در زندان بسر میبرند، میپردازم.

گزارشی از آخرین وضعیت پزشکی آتنا دائمی پس از پایان اعتصاب غذا

فاطمه (آتنا) دائمی، محبوس در زندان اوین که مدت ۵۴ روز در اعتراض به صدور قرار محکومیت برای اعضای خانواده خود دست به اعتصاب غذا زده بود، ۱۰ خردادماه ۱۳۹۶، با ابلاغ حکم دادگاه تجدید نظر و تبرئه خواهرانش از اتهامات مطروحه به این اعتراض پایان داد. این زندانی که دوره درمانی خود پس از اعتصاب را طی می کند پنج شنبه هفته گذشته، جهت انجام آزمایش نوار عصب بینایی چشم از این زندان به بیمارستان اعزام شد.

به گزارش خبرگزاری هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، فاطمه (آتنا) دائمی، کنشگر مدنی محبوس در زندان اوین پس از ۵۴ روز در ۱۰ خردادماه ۱۳۹۶ به اعتصاب غذای خود در حالی که دست کم ۱۹ کیلو کاهش وزن و افت شدید فشار خون داشت و حتی معده او امکان جذب



کامل آب را از دست داده بود، پایان داد.

این زندانی که اکنون دوره درمان خود را طی می کند پنج شنبه، ۱۸ خردادماه ۱۳۹۶، جهت انجام آزمایش نوار عصب بینایی چشم به بیمارستان اعزام شد. همچنین تعیین وقت جهت انجام ام آر ای برای این زندانی از سوی مسئولین زندان صورت گرفته است. یک منبع نزدیک به آتنا دائمی ضمن تایید این خبر در گفتگو با گزارشگر هرانا گفت: «آتنا خوشبختانه در وضعیت نسبتاً بهتر جسمی به سر می برد و در حال حاضر از غذاهای پخته و مایعات همچون سوپ تغذیه می کند. وی پنج شنبه گذشته جهت انجام آزمایش نوار عصب بینایی چشم به بیمارستان اعزام شد و همچنین مسئولین زندان جهت انجام ام آر ای

برای وی وقت رزرو کردند». این منبع در ادامه گفت: «با توجه به شرایط جسمی آتنا، باید جهت انجام آزمایشات تیروئید، کلیه و کبد نیز در آینده نزدیک به بیمارستان اعزام شود».

آتنا دائمی کنشگر مدنی محبوس در زندان اوین در زمان دستگیری برای اجرای حکم از بابت پرونده قبلی، به همراه خواهران خود به توهین به ماموران متهم شده بود و بر این اساس در شعبه ۱۱۶۲ مجتمع قضایی قدس تهران در مرحله بدوی هر سه به سه ماه و یک روز حبس محکوم شده بودند. در اعتراض به این محکومیت خانم دائمی اعتصاب غذای خود را آغاز کرد.

نهایتاً روز شنبه ۶ خردادماه ۱۳۹۶، دادگاه تجدید نظر خواهران دائمی (آتنا، انسیه و هانیه) در شعبه ۴۸ تجدیدنظر استان به ریاست قاضی میراحمدی برگزار شد و حکم تبرئه آتنا به مثابه تحقق شرط پایان اعتصاب ۱۰ خردادماه ۱۳۹۶ به رویت وی و اعضای خانواده اش رسید و این فعال مدنی پس از ۵۴ روز به اعتصاب غذای خود پایان داد.

خانم دائمی در مدت اعتصاب حدود ۱۹ کیلوگرم کاهش وزن و افت شدید فشار خون را تجربه کرد، معده او امکان جذب کامل آب را از دست داده بود و در این مدت با واسطه داروهای بی حس کننده امکان نوشیدن برای او فراهم بود با اینحال هیچگاه وضعیت او مورد رسیدگی پزشکی جدی قرار نگرفت.

آتنا دائمی ۲۹ ساله، پیش تر بیست و نهم مهرماه سال ۱۳۹۳، بازداشت و ۸۶ روز در سلول انفرادی بند دو الف تحت بازجویی بود. وی در تاریخ ۲۸ دیماه ۱۳۹۳ پس از پایان بازجویی ها به بند زنان زندان اوین منتقل شد.

این زندانی پس از چندین بار به تعویق افتادن جلسه دادگاه نهایتاً در تاریخ ۲۳ اسفندماه ۹۳، در دادگاهی به ریاست قاضی مقبسه، قاضی شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران با حضور وکیل خود و دیگر متهمین این پرونده به نام های امید علی شناس، ناسو رستمی و علی نوری مورد محاکمه قرار گرفت. وی به دلیل فعالیت های مدنی مسالمت آمیز، به اتهام «تبلیغ علیه نظام، اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی، توهین به رهبری، توهین به بنیانگذار جمهوری اسلامی و اختفای ادله جرم» به ۱۴ سال زندان محکوم شد. این حکم در دادگاه تجدید نظر به ۷ سال حبس تقلیل یافت.

<https://www.hra-news.org/2017/hranews/a-10989/>

ارجاع پرونده مرجان داوری، زندانی محکوم به اعدام به دیوان عالی کشور

پرونده مرجان داوری محقق و مترجم محبوس در ندامتگاه ری (زندان زنان قرچک) که با اتهاماتی از جمله عضویت در جنبش نوپدید عرفانی "اکنکار" به اعدام محکوم شده، پس از اعتراض در هفته های اخیر به شعبه ۴۷ دیوان عالی کشور ارجاع شده است.

به گزارش خبرگزاری هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، پرونده مرجان داوری محقق و مترجم محکوم به اعدام به شعبه ۴۷ دیوان عالی کشور ارجاع شده است و در انتظار تعیین وقت است. یکی از وکلای این زندانی در گفتگو با گزارشگر هرانا ضمن تأیید این موضوع بابت نتیجه

تجدیدنظر در دیوان عالی کشور ابراز خوش بینی کرد.

همچنین گفته میشود با درخواست این زندانی مبنی بر بازگشت به بند نسوان زندان اوین از ندامتگاه ری (زندان زنان قرچک) موافقت شده است و بزودی این انتقال محقق می شود.

مادر مرجان داوری پیشتر در گفتگو با خبرگزاری هرانا که فایل صدای آن منتشر شد، گفته بود: "دخترم قرار بود تبرئه شود اما نمی دانم در این میان چه اتفاقی افتاد. برایم علامت تعجب است. چرا؟ مرجان یک نابغه است. نویسنده و مترجم است. می توانند از وجودش بسیار استفاده کنند. به آقای صلواتی گفتم نگذارید هرز برود. اما از زندان اوین به زندان قرچک فرستاده شد. به عنوان یک مادر می سوزم. امیدوارم دیوان عالی کشور در این حکم تجدیدنظر کند. نه فقط بچه من، بچه های دیگر هم روی چهارپایه اعدام نروند."

مرجان داوری (۴ اردیبهشت ماه ۱۳۴۵ - تهران) تحصیلات ابتدایی را در انگلستان و در بازگشت به ایران، در مدرسه بین المللی تیزهوشان پارتیان به اتمام رساند. در سیزده سالگی موفق به اخذ دیپلم ترجمه زبان انگلیسی شد. تحصیلات دانشگاهی را با رتبه دو رقی وارد دانشگاه هنر الزهرا در رشته گرافیک و نقاشی و همچنین تحقیق و ترجمه



در زمینه علوم باطنی و هستی شناسی مشرق و مغرب زمین ادامه داد.

وی که فارغ التحصیل رشته گرافیک دانشکده هنر- دانشگاه الزهرا تهران، مترجم کتب علوم باطنی و الهی و اشراقیون و یکی از محققان موسسه مطالعات و تحقیقات متافیزیک راه معرفت است در مهرماه ۱۳۹۴ با تعطیلی و بازداشت مسئولان موسسه راه معرفت، توسط نیروهای امنیتی بازداشت و به اتهام افساد فی الارض، رابطه نامشروع، اجتماع و تبانی علیه نظام، عضویت در فرقه عرفانی اکنکار، به همراه کریم زرگر، دیگر متهم پرونده از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران به ریاست قاضی صلواتی به اعدام محکوم شد.

مرجان داوری در سال ۱۳۸۹ اقدام به ترجمه آثار نویسندگان مکاتب فکری اشراقیون در سرتاسر جهان،

گردآوری و تدوین مجموعه ای در این زمینه نمود. از جمله آثار ترجمه شده توسط وی می توان به «پنجه زمان اثر پال تونیچل، جوینده اثر فیل موریمیتسو، تمرینات معنوی اک اثر هارولد کلمپ» (اشاره کرد).

اکنکار (به انگلیسی eckankar): جنبش معنوی جدیدی است که در سال ۱۹۶۵

میلادی در ایالات متحده آمریکا بنیان گذاشته شد. این جنبش ادعا می کند که ممارست کنندگان را با ممارست معنوی به تجربه آنچه پیروانش "نور و صوت الهی" می نامند، قادر می سازد.

<https://www.hra-news.org/2017/hranews/a-10950/Skickat från min Samsung-enhet>

هنوعان آگاه و آزادیخواه عزیزم با توجه به اینهمه ظلم و زور و فشاری که بر روشنفکران و دگراندیشان و فرهیختگان وطنمان ایران که تا 40 سال پیش مهد تمدن نامیده میشد و در سطح جهانی حرف اول را میزد. باز هم میتوانیم دست روی دست بگذاریم و بی تفاوت از کنار این دستگیریها و زندانی شدن و اعدام عزیزانمان بدست حاکمان و مسئولین جلا و خونخوار غاصب و چپاولگر که روز به روز بر خفقان و اعدامها میافزایند "بگذریم. همه خوب میدانیم که سکوت و بی خیالی ما عین مشارکت در جنایات آخوندهاست. بارها از شما خواهش کرده ام که بیایید علیه این دیکتاتور قهار متحد شویم و تا نابودیشان از پای ننشینیم. نه تنها وقت اتحاد رسیده بلکه خیلی هم دیر شده.

بامید آگاهی انسانها در ممالک اسلامی و نابودی دیکتاتوران که کمر به قتل هموطنانمان بسته اند.

تابود باد رژیم غاصب و دیکتاتور آخوندی قرون وسطایی اسلامی آزاد باد آزادی خواهان



لینک خرید کتاب **نسرین پرواز** به زبان انگلیسی به نام "**مبارزات زنان در ایران، خاطرات زندان**" به همراه تصاویری از صحنه های زندان

در صورت پیش خرید این کتاب نام شما به عنوان حامیان چاپ آن در کتاب چاپ خواهد شد. کلیپ دو دقیقه ای صحبت نویسنده در مورد کتاب و برخی از نقاشی های او از زندان را در لینک زیر ببینید:

<https://unbound.com/books/womans-struggle-in-iran>

لینک خرید کتاب از آمریکا و کانادا:

<https://unbound.com/books/womans-struggle-in-iran/levels/5267/subscribe>

<https://unbound.com/books/womans-struggle-in-iran/levels/5268/subscribe>



Iranian women struggle for freedom and equality and their resistance in prison.

Woman's struggle in Iran is the story of my imprisonment for eight years by the Islamic government of Iran.

In 1979, at the age of 20, I returned from England, where I had been studying. I became a member of a socialist party fighting for a non-Islamic state in which women had the same rights as men. In 1982, while waiting to meet a fellow comrade, I was exposed and arrested by the regime's secret police. In prison, under torture, I refused to reveal my contacts' names and addresses.

In prison I was brutally and systematically tortured, threatened with execution, starved and forced to live in appalling, horribly overcrowded conditions. Many of my fellow prisoners were executed; some were driven insane by torture and what we had to endure. Others repented their political beliefs only to find they remained in prison for years before their release. I became seriously ill, and was only saved from dying by the help of a fellow prisoner who was a doctor.

Although I was imprisoned and in the hands of my enemies, they could not arrest my resistance, and neither could torture vanquish my struggle. In resisting the Islamic regime, I was not alone, all the other men and women, imprisoned like me, we were all part of the ultimate victory of humanity.

About the author

Nasrin Parvaz

Nasrin Parvaz became a civil rights activist when the Islamic regime took power in 1979. She was arrested in 1982, tortured and spent eight years in prison. In 1993, she fled to England.

Nasrin's prison memoir was published in Farsi in 2002, and it was published in Italian in 2006.

A novel, *Temptation*, based on the true stories of some male prisoners who survived the 1988 massacre of Iranian prisoners was published in Farsi in 2008.

Nasrin's story '*The Times of Assassination*' is published in Words and Women, March 2017. Nasrin's writings appeared in Over Land, Over Sea, Poems for those seeking refuge, published by Five Leaves, in 2015, Exiled Writers Ink, Modern Poetry in Translation and Live Encounters Magazine.

Since 2005, together with poet Hubert Moore, Nasrin has translated poems, prohibited in Iran, from Farsi into English. They appear in the Modern Poetry in Translation series.

Nasrin has given talks on the violation of human rights in Iran, both in Farsi and in English, in a number of countries. She has spoken at Southbank Centre (2015 and 2016), Bare Lit Festival (2016 and 2017), and for organizations such as Amnesty International, Cambridge PEN and the Medical Foundation.

Some of her poems are in her website: <http://nasrinparvaz.org/>



من مریم، از زندان قرچک، ۱۷ سال در زندان هستم

۱۴ خرداد ۱۳۹۵ زنان

این مطلب را «مریم ربیعی» از زندان قرچک ورامین نوشته و به بیرون ارسال کرده است، روایت روزهای زندان قرچک. مریم بیش از هفده سال است که در زندان به سر می‌برد: اول دراوین و بعد در زندان زنان شهرری (قرچک).

این مطلب را «مریم ربیعی» از زندان قرچک ورامین نوشته و به بیرون ارسال کرده است، روایت روزهای زندان قرچک. مریم بیش از هفده سال است که در زندان به سر می‌برد: اول دراوین و بعد در زندان زنان شهرری (قرچک). مریم به قول خودش نمی‌داند از کجای این هفده سال حبس بگوید. مریم گاهی به زبان محاوره‌ای نوشته و گاهی غیرمحاوره ای. کانون زنان ایرانی تلاش کرده به نثر مریم وفادار بماند و به همین دلیل این دوگانگی در نثر را نیز حفظ کرده است.

«خانم‌ها توجه کنند: آرایشگاه رنگ مو آورده، کسانی که تمایل دارند به بند مشاوره بروند. هیچکس رنگ رو با خودش داخل بند نبره»، صدای ماموری که پشت سر هم این جمله را تکرار می‌کند از بلندگوهای زندان زنان قرچک ورامین یا همان ندامتگاه زنان شهرری شنیده می‌شود. نمی‌دانم به جمله اش بخندم؟ افسوس بخورم؟ اشک بریزم؟ ... نمی‌دانم؟

چه فکری می‌کنند؟ فکر می‌کنند دغدغه ما رنگ موی‌مان است که این‌گونه با صدای بلند فریاد می‌زنند؟ در زندان نشسته‌ام، زندان قرچک ورامین. آدرسش را نمی‌دانم، فقط می‌دانم اطراف شهر تهران است. ۴ سال پیش من و خیلی‌های دیگر را از زندان اوین به این‌جا آوردند. گفتند می‌خواهند اوین را خراب کنند و زندان جدید بسازند. من و امثال من که حالا حالاها این‌جا هستیم خوشحال بودیم می‌گفتیم زندان جدید حتما امکانات بهتری دارد، تمیزتر است و هم این‌که جای جدیدی است. اما نمی‌دانستیم ویرانه ای ساخته اند با دیوارهای بلند، نمی‌دانم اسم این‌جا را چه بگذارم؟ سیاه‌چال؟ خرابه؟ گاوداری؟ مرغداری؟ اصلا می‌گویم جایی که همه این‌ها باهم یک‌جا جمع شده جای آدم نیست، این‌جا دنیای زمینی نیست، جهنمی است برای خودش...

امروز ۱۴ اسفند ۱۳۹۳ است و من در یک سوله بزرگ با سقفی بلند نشسته‌ام. تمام دیوارهای سوله را تخت زندانیان پر کرده است. جز نزدیک در آهنی بند که روی آن با ماژیک نوشته اند «هیچ کس به یخچال دست نزن» و با فلش به یخچال کوچکی که ۱۱

تلفن یعنی ۲۰۰۰ تومان. خودم هم هفته‌ای یکبار به خانواده‌ام زنگ می‌زنم. درآمد ماهیانه‌ام می‌شود ۶۰ هزار تومان. حالا آب بخورم یا غذا؟ چون وضع آب را که گفتم. غذا هم که شام به‌جز سه‌شنبه‌ها که سیب‌زمینی و تخم‌مرغ می‌دهند، همیشه می‌توانی از تویش انواع حشره پیدا کنی. این‌جا نمازخانه دارد که هرروز ظهر یک روحانی در آن نماز جماعت به پا می‌کند. اما من هیچ‌وقت نماز نمی‌خوانم. چون برای وضو گرفتن فقط یک‌جا داریم. آن‌هم سرویس بهداشتی است که البته آب‌خوری، ظرف‌شویی و دست‌شویی آن‌جاست. کف سرویس همیشه چند میلی‌متری آب ایستاده که در ساعت‌های روز کم‌زیر می‌شود. آب از داخل توالت‌ها و دستشویی‌ها رو زمین می‌ریزد، وقتی وارد آن‌جا می‌شوی امکان ندارد که کف پاهایت خیس نشود، چون دمپایی‌ها پاره است مگر دمپایی شخصی‌ها که خانواده بعضی زندانی‌ها برای‌شان فرستاده‌اند، پس هر چقدرم وضو بگیری باز نجسه!

همین‌الان یک دختر ۲۰-۲۱ ساله از جلوی من رد شد که نمی‌شناسمش اما می‌دانم تازه اومده. چون کچل است! این‌جا اکثراً کسانی که تازه اومده‌اند کچل‌اند. برای همین شپش روی سرشان لانه می‌کند از آن‌جایی‌که هیچ دارویی نیست باید کچل شوند. سرم را که بلند می‌کنم سیمین را می‌بینم که روبرویم نشسته، ۴۳ سال دارد و ۶ تا بچه. از ۱۴۴ سال پیش در زندان است. به او مرخصی نمی‌دهند چون امتیازش کم است! چشمانش از گریه دیشب هنوز قرمز و پف‌کرده است. دیشب حالش خیلی بد بود و با صدای بلند داد می‌زد و گریه می‌کرد. می‌گفت: منم نون سنگک و کره می‌خوام!!! دیروز که به خاطر به دست آوردن ۲۰ دقیقه تلفن، دفتر مأموران زندان را تمیز می‌کرده، مأموران سنگک و کره میل می‌کردند و سیمین بیچاره هم دیده و... این فقط یک‌هزارم از حرف‌ها و دردهای زنان زندانی قرچک ورامین است. به نظرتون این‌جا حرفی برای گفتن هست که من بگم؟ این‌جا فقط درد است و درد... هر ثانیه‌اش از هزار بار مرگ بدتر است... این‌جا برای من یک جهنم است... آن‌وقت مأمور زندان می‌گوید: «رنگ مو...»

<http://rahai-zan.blogspot.com>

به رهایی زن پیوندید

ماه سال خراب است و متعلق به ۱۸۰ نفر زن زندانی بند است اشاره می‌کند. انتهای سالن، زیرتختها پنجره که به جای شیشه طلق قهوه‌ای در آن بکار رفته، نشسته‌ام و می‌نویسم. چند روز پیش مادرم گفت که یکی از دوستانم از من خواسته تا برایش از این‌جا بنویسم. از آن روز گیج شدم. با خودم راه می‌رفتم و حرف می‌زدم، و موضوع نوشتن را عوض می‌کردم. نمی‌دانستم از کجای این ۱۷ سال بنویسم. بالاخره می‌خواهم هرچی که به ذهنم می‌آید بنویسم. اسمم مریم است. ۱۸۸ ساله بودم و یک سال از ازدوایم می‌گذشت که من و همسرم به جرم نگهداری عتیقه روانه زندان شدیم. همسرم ۵ سال بعد وقتی به مرخصی رفته بود تصادف کرد و مرد. زنی هستم ۳۷ ساله! در زندان قرچک ورامین. با پدر و مادری پیر که در اراک زندگی می‌کنند و فقط سالی یک بار به ملاقاتم می‌آیند. ملاقاتی به فرصت ۱۵ دقیقه که یک مأمور مرد و یک مأمور زن دوره ات کرده اند. روبرویم بچه‌های گروه نمایش برای اجرای نمایش در روز چهارشنبه سوری تمرین می‌کنند. نمایش کمدی است، می‌خواهند بقیه را بخندانند. اما هم بازیگران و هم کسانی که برای دیدن نمایش می‌آیند می‌دانند که نمی‌خندند. اگر هم بخندند شاد نمی‌شوند. این‌جا زمانی شادیم که یکی آزاد شود. البته بعضی وقت‌ها درظاهر همه ماتم داریم اما در دل می‌خندیم و آن زمانی است که خدا به زندانی لطف کند و بمیرد! این‌جا مرگ یک آرزوست، در گور زنده ماندن، درد است، دردی که با گفتن درک نمی‌شود. دردی تا عمق وجود، که تا این‌جا نباشی درکش نمی‌کنی. شنیده اید که: آتش بگیر تا ببینی چه می‌کشم/ احساس سوختن به تماشا نمی‌شود این‌جا زندگی عذاب است. لحظه لحظه‌اش! باورکنید این‌جا، مرگ نعمت بزرگی است در تمام این سال‌هایی که به قرچک آوردن‌مان به یاد ندارم یکبار یک‌تکه ۱۰ گرمی گوشت خورده باشیم، یا یک قاشق برنج بدون کافور! نیمرو! یا جای تازه‌م! جایی که آب آشامیدنی نیست. مگر بخری آن‌هم با پول! آخر من که پدر و مادر پیرم به‌زور خرج خودشان را می‌دهند، پول آب از کجا بیاورم؟؟ آب‌شور بخورم؟ چه بگویم. به خدا جهنم است این‌جا. می‌دانید چه‌کار می‌کنم که پول در بیاورم؟ دیلم تجربی دارم. نمایشنامه می‌نویسم، مقاله می‌نویسم، شعر می‌گویم، نقاشی می‌کنم، نمایش اجرا می‌کنم و... بالاخره از اعضای گروه فرهنگی هستم که امتیازم هرروز ۲۰ دقیقه تلفن اضافی دار که آن را می‌فروشم. هر ۲۰ دقیقه یک کارت

بابا برای نان جان داد

ویدا رشیدی



کولبر کیست؟ شاید خیلی ها از شما اسم کولبر را که می شنوید فوراً کلمه (قاجاق) به ذهنتان برسد. متأسفانه کولبر را به این اسم می شناسند. اگر کمی در مورد کولبر و نحوه زندگی کولبر تحقیق کنیم شاید دیدگاه و قضاوت مان راجع به کلمه (قاجاق) عوض شود. کولبر به افرادی گفته میشود که برای کسب درآمد زندگی خود مجبور به حمل غیرقانونی اجناسی بین خط مرزی میشوند. کولبران بیشتر از مردمانی است که در مناطق غرب ایران یعنی مناطق کوردستان زندگی میکنند و از این راه خطرناک امرار معاش می کنند. مناطق کوردستان که متأسفانه مملو از فقر و بیکاری است. کولبران از سن ۱۳ سالگی گرفته تا ۷۰ سالگی که به خاطر بیکاری و از روی ناچاری در قبال دستمزد خیلی کمی اقدام به حمل ورود کالاهایی از جمله سیگار، بنزین، لوازم بهداشتی، لوازم صوتی و تصویری، پوشاک، راکه بر روی پشت خود حمل می کنند و یا توسط حیوان بارکش از مناطق مرزی و عبور سختی از کوه ها و تپه ها ساعتها طول می کشد تا به مقصد یعنی روستاهای مرزی و شهرهای مرزی برسند و جنس را تحویل صاحب باری میدهند. کولبری در شهرهای مرزی بیشتر رواج دارد و جزء خطرناک ترین شغل ها در ایران است. بیشتر آنها در حین گذر غیرقانونی از مرز مورد تیراندازی نیروهای مرزی قرار میگیرند و یا در اثر سقوط از کوه و افتادن در آب و گرفتار شدن در بهمن و برف جان خود را از دست میدهند. متأسفانه بیشترین امارکشته شدگان در شهرهای میروان، سردشت، پیرانشهر، اشنویه، بانه، کرمانشاه، نوسود تعلق دارد. همین چند روز پیش خبر کشته شدن دو کولبر جوان کورد (از اهالی شهرهای سردشت و پیرانشهر) بودیم که بر اثر اصابت و شلیک نیروهای مرزی ایران کشته شدند و متأسفانه جان خود را از دست دادند. نیروهای مرزی به دستور حاکمیت

وحشی و بی مسئولیت به شکل ناجوانمرانه ای مورد هدف شلیک گلوله قرار می گیرند و جان انسانی را به راحتی می گیرند بدون اینکه پاسخ گوی خانواده داغدارشان باشند و تازه دولت جنایتکار برای سرپوش گذاشتن به بی مسئولیتی ش در قبال مرگ جوانان بعضاً پرونده سیاسی هم برایشان درست میکنند تا دیگر کسی جرأت پیگیری مرگ عزیزانشان نشود. همچنان که تاکنون هزاران جوان را زیر شکنجه و اعدام کشتند بدون اینکه پاسخگوی اینهمه جنایت هایشان باشند. قانون ایران کار کولبران را (قاجاق) خطاب میکند و کولبران قاچاقچی محسوب می شوند. اما کولبران از دیدگاه مردمان مناطق مرزی به عنوان افرادی شریف و زحمتکش که در پی کسب روزی و تامین معیشت خانواده خود هستند در بین مردم قابل احترام هستند. فقدان قوانین حمایتی از سوی دولت و کشوری که بر روی نفت و گاز خوابیده و مردم از سر ناچاری و عدم یافتن شغل بهتر، چنین کار پر خطر و ریسک پذیری را برا تامین هزینه های معیشتی زندگیشان، به جان می خردند. سالانه ده ها مردم بیگناه برای لقمه ای نان، جان خود را از دست دادند و متأسفانه خصوصاً مردم کوردستان و شهرهای مرزی شاهد جان دادن دوست و همراه و بستگانانشان هستند. دولت و حکومت بی کفایت نه تنها باری از دوش خانواده ها و تامین زندگیشان برنداشته بلکه بسیاری در این میان اماج تیراندازی فلج می شوند و برای همیشه خانه نشین خواهند شد. فقدان مدیریت حمایت دولت از این کولبران مجرم ساخته. در حالی که دولت خود بزرگترین قاچاقچی و جنایتکار است. هزاران تن مواد مخدر توسط مدیریت سپاه و پاسدار از مرز وارد ایران می شوند و زندگی جوانان و زنان را به کام مرگ و نیستی و اعتیاد می کشاند و کسی نیست از اینها بازخواست کند و جای جانی و جنایتکاری که خود دولت است عوض شده و کولبر و کولبری مجرم است و مجرمش این است که می خواهد شکم گرسنه خود و خانواده اش را سیر کند. در کوردستان بیشتر افرادی که توان کار دارند و دارای مدارک تحصیلی بالا هستند اما بیکارند و این بیکاری عامل اصلی گرایش بیکاران و محرومان به کولبری است. و حتی افرادی با مدارک بالا و نوجوانان که به جای تحصیل در اثر فقر خانواده ناچار به این شغل روی آوردند. ناگفته نماند که مناطق کوردستان دارای معادن های از طلا و آب معدنی و طبیعت سرسبز و کوهستانی و آثارهای باستانی می باشد که سالانه هزاران توریست از تمام نقاط دنیا را جذب می کند. اما از افراد غیربومی برای اشتغال در

معادن ها استفاده میکنند و مردمی که واقعا اولویت کار باید با آنها باشد را استخدام نمیکند.

چند روز پیش یعنی ۲۵ خرداد ماه نیروهای انتظامی بایورش بر سر مردم معترض روستاهای آق دره در شهرستان تکاب آذربایجان غربی شماری از زنان و مردان معترض به بیکاری و عدم بکارگیری آنها در معدن طلایی که در مراتع روستا واقع شده است را زخمی و بازداشت کردند و از عده ای نیز تعهد کتبی گرفتند با تهدید که دست از اعتراض بردارند. از آنجا که مناطق کوردستان سابقه ای مبارزاتی عمیقی داشته و دارد، از سوی حکومت، مورد بی توجهی قرار گرفته و مردمانش از محرومیت بیشتری در رنج اندو در مشقت بسر می برند. این مناطق محروم ترین و بیشترین فقر در کشور در خود جای داده است. یکی از عامل های اصلی گسترش کولبری با وجود خطرناک بودنش، عدم فرصت های شغلی و همچنین نبود کارخانجات و سیستم سرمایه گذاری در شهرهای مرزی است که باعث سیل عظیم و هجوم کارگران به سوی کولبری شده است. با این اوصاف کولبری نه جرم است و نه حتی شغل، زیرا هیچ ادم عاقلی اگر تامین باشد و یا بتواند یک شغل بی دردسر داشته باشد حتما سراغ کولبری نمی رود. کولبری انتخاب شغل نیست بلکه از سر اجبار و استیصال از جوانان تحصیل کرده ی دانشگاهی تا پیرمرد مریض و بیماری که اگر در هر جای دنیا باشد باید زندگی ش تامین شود، با آتش و گلوله ی بازی می کنند. هر روز با خداحافظی از خانواده ها و عزیزانشان ممکن است آخرین دیدار و آخرین خداحافظی باشد. هیچ ادمی اگر از سوی دولت تامین شود و یا کار بهتری باشد، چنین خطری نمی کند.

پس باید متحد و یکصدا بر علیه حکومت جنایتکار اعتراض کند تا به این کشت و کشتار در مرزها پایان دهد و دولت و حکومت مسئولیت تامین زندگی ناتوان ها و از کار افتاده ها و ایجاد شغل هایی که سلامت جسم و جان انسان ها تضمین شود را برای تمام شهروندان تامین کند. باید به مرگ کولبران که شاهد صحنه های مرگ همکار، دوست و یار و کنار دستی ش است خط قرمز پایان کشید. که هیچ حیوان درنده ای بر هم جنس خود چنین ستمی نمی کند.

به امید و تلاش برای پایان به ستم و ظلم و استکبار و برای پایان دادن به چنین مرگ غم انگیزی که جان هیچ انسانی برای بدست آوردن نان گرفته نشود و مبارزه برای آزادی و برابری و آرامش و شادی و رفاه برای تمامی شهروندان یک جامعه. به امید انروز

درباره‌ی رهایی زنان در دیدگاه مارکس و انگلس / پراדיپ بکسی / ترجمه سارا یوسف‌پور قسمت اول



رهايي زنان در آثار مارکس و انگلس / ماکسیمیلیان روبل

به استثنای موارد بسیار اندک در نوشته‌های پراکنده از دوره‌های مختلف، مسأله‌ی رهایی زنان به‌مثابه یک برنامه‌ی مبارزاتی ویژه‌ی زنان، به‌ندرت از سوی مارکس و انگلس، مطرح شده و یا مورد بحث قرار گرفته است. در ذهن آن‌ها، جنبش پرولتاریایی – «جنبش مستقل اکثریت گسترده» (مانیفست حزب کمونیست، 1848) – دغدغه‌ی مشترک کارگران هر دو جنس بود؛ دعوی طبقه‌ی کارگر این بود که زنان و مردان به یک اندازه تحت سلطه‌ی قوانین سرمایه و محدودیت دستمزدها هستند. اگر با زنان طبقه‌ی کارگر به شکل ویژه‌ای برخورد می‌شد به این علت بود که وضعیت حرفه‌ای آنان به شرایط کودکانی نزدیک بود که همان کار را انجام می‌دادند. هم در مورد زنان و هم در مورد کودکان، ضعف فیزیکی افراد شاغل، آمیزه‌ای از اقدامات و مقررات حفاظتی را، در جهت منافع خود کارفرما ضروری می‌ساخت، که یکی از مفاد اولین قانون کارخانه‌ای بود که با پیشرفت صنعتی شدن انگلستان رواج یافت.

هنگامی که انجمن بین‌المللی کارگران (IWA) {بین‌الملل اول} در سال‌های 1864 تا 1873 پا به عرصه نهاد، طایفه‌های جنبش مستقل زنان، در حال بدل شدن به موضوعی انتقادی یا حتی مناقشه‌برانگیز برای مارکس و انگلس بود که آنان را وادار می‌ساخت افق بینش اجتماعی خود را گسترش دهند. در نهایت، مطالعات مارکس در زمینه‌ی قوم‌نگاری منجر به تعمیق دانش تاریخی او در عرصه‌ی توسعه‌ی وضعیت اجتماعی زنان و خانواده در دوره‌های تاریخی و قاره‌های مختلف شد. مطالعات و تفکرات نهایی او، میراثی را به جا نهاد که انگلس آن را به عهده گرفت و با آن، اصول فلسفه‌ی تاریخ مارکس را به سوی بحران رهرانش در رویارویی با معضل بقا و بود و نبود آن نظریه هدایت کرد.[6]

سیر فکری اولیه

مارکس و انگلس پیش از آغاز مبارزه‌ی مشترکشان، هر کدام مراحل اولیه‌ی سیر تفکرشان را از سر گذرانده بودند، که در نهایت کشف قرابت دیدگاه‌هایشان، رفاقت و پیوستگی مادام‌العمری را میان‌شان شکل داد و به تولید آثار مشترک و حتی ترکیبی توسط

توضیح مترجم: موضوع رهایی زنان و برابری جنسیتی از زمان مارکس تا کنون دگرگونی‌های زیادی را از سرگذرانده است. فارغ از آن‌که با خوانش و نوع برداشت نویسنده‌ی این مقاله از مسأله‌ی رهایی زنان در آثار مارکس و انگلس همسو باشیم یا نه، مطالعه‌ی چنین مقاله‌هایی در ایجاد آگاهی درباره‌ی موضوعات مرتبط با زنان و مبارزات آنان مثمر ثمر خواهد بود. قطعاً مطالعه‌ی همه‌ی گرایش‌های موجود در زمینه‌ی فمینیسم و رهایی زنان و سیر تکامل آن‌ها، راه شناخت و نقد را در این حوزه هموارتر خواهد کرد و به ارتقای وضعیت برابری زنان و مردان یاری خواهد رساند.

در خوانش این مقاله پانویس‌هایی که پراדיپ بکسی به متن ماکسیمیلیان روبل افزوده است، در رفع پاره‌ای از ابهام‌ها راهگشا خواهد بود.

متنی که در ادامه می‌خوانید، بازخوانی اثر ماکسیمیلیان روبل درباره‌ی سیر تکامل نظرات مارکس و انگلس در باب رهایی زنان است. روبل طرح این مقاله را مدت کوتاهی پیش از مرگش در 1996 آماده کرد. این اثر یک روایت گاه‌شمارانه است. اما آن‌طور که شایسته است به آن توجه نشده است.

در رونوشت حاضر از این مقاله بر اساس منابع زیر، من نکات و پانویس‌هایی به آن افزوده‌ام، عمدتاً به این منظور که مرجع پاره‌ای از آثار را مشخص کنم. همچنین اطلاعاتی را که در زمان روبل در دسترس بود اما او به کار نگرفته و اطلاعات جدیدی را که پس از مرگ او به دست آمده است، نیز به متن اضافه کرده‌ام. در پایان دلایلم را برای رد کردن اتهامات روبل علیه برخی از گام‌های سازمانی و عملی مارکس و انگلس در رابطه با ویکتوریا وودهال [1] و تلاش‌های طرح خواهم کرد؛ کسی که قصد داشت برخی از بخش‌های آمریکایی انجمن بین‌المللی کارگران {بین‌الملل اول} را به عرصه‌ای برای کارزار انتخاباتی‌اش برای ریاست‌جمهوری ایالات متحده‌ی آمریکا در سال 1872 تبدیل کند.

این روایت تا زمان تکمیل شدن کار جاری انتشار مجموعه آثار مارکس و انگلس [2] (MEGA) به‌طور مداوم نیازمند به‌روزرسانی است.

آن دو انجامید که هم در سطح نظری و هم از نظر واقعیت‌های سیاسی اجتماعی با نتایج پیش‌بینی‌نشده‌ای همراه بود. انگلس پیش از مارکس به مشاهده و مطالعه‌ی شرایط کاری صنعتی تحت قانون مالکیت خصوصی، رقابت و اقتصاد بازار پرداخته بود. همچنین در ابتدا این انگلس بود که نقد خود به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را «برپایه‌ی تجربه‌ی شخصی مستقیم خود و منابع معتبر» (در اثر مکتوبی با عنوان «وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان در 1844 [7] (1845)» بسط داد. او در این اثر، تأثیرات جسمانی و روحی مخرب کار در کارگاه‌های مانوفاکتور، کارخانه‌ها و معادن را بر هر سه گروه مردان زنان و کودکان را به همگان نشان می‌دهد. انگلس در اثرش از گزارش‌های بازرسان کارخانه‌ها بسیار بهره گرفت، که از نظر توصیف وضعیت و مواد آماری در هر سه گروه شاغلان بسیار غنی بودند و اطلاعات دقیقی از شرایط عمومی و زمان کار، شدت کار و سختی تلاش جسمانی، حوادث، نقص عضو و بیماری‌های مرتبط با کار که کارگران از آن رنج می‌بردند، ارائه می‌دادند. با آن‌که انگلس در نتیجه‌گیری‌اش، «نبرد فقرا علیه ثروتمندان» را اجتناب‌ناپذیر اعلام می‌کند (که در انگلستان در لوای شعار مبارزاتی «جنگ با کاخ‌ها، صلح با کلبه‌ها» «برپا شده بود»، و به یک «حزب کمونیستی» اشاره می‌کند که می‌تواند «بر عناصر خشونت‌بار انقلاب فایق آید و از ترمیدوری دیگر پیش‌گیری کند»، با وجود این، حقایقی که او در بخش پایانی تحلیلش توصیف می‌کند، قابل‌تقلیل به یک ارزیابی تخمینی و تصویری عمیقاً منفی است که کارگران هر دو جنس را – به استثنای موارد مربوط به اعتصاب – به‌ندرت در حال مقاومت یا شورش به نمایش می‌گذارد. نخستین نشانه‌های منادی یک جنبش مخالف، مقاومت در برابر آغاز ماشین‌بسی بود که چندی بعد به شکل کنش‌های ویران‌سازی کارخانه‌ها پی‌گرفته شد. در پی تصویب قانونی در پارلمان محافظه‌کار انگلستان که به ائتلاف کارگران و جنبش

چارتیسم اجازه داد که به اپوزیسیون رسمی بورژوازی تبدیل شوند، انگلس یک فصل از کتاب خود را به جنبش‌های کارگری‌ای اختصاص داد که در یک سوم آغازین قرن 19 به وقوع پیوستند.

در تاریخچه‌ی این نخستین مبارزات کارگران، جایی برای اپیزود مقاومت ویژه‌ی زنان وجود نداشت. تقریباً برعکس، حتی ممکن است گفته شود، بر اساس کتاب وضعیت طبقه‌ی کارگر انگلستان در 1844، انگلس درباره‌ی عواقب منفی حضور زنان در کارخانه‌ها ابراز نگرانی کرده است: «استخدام همسران {زنان}، خانواده را به‌طور کامل منحل می‌کند، و نتایج اجتناب‌ناپذیر این انحلال، در جامعه‌ی کنونی ما، که بر اساس خانواده بنیان گذاشته شده است، عواقب به مراتب مایوس‌کننده‌ای را هم برای والدین و هم برای کودکان به دنبال دارد. «این مادران شاغل نمی‌دانستند که چطور برای فرزندان‌شان که تحت چنین شرایطی پرورش می‌یافتند، مادری کنند؛ این فرزندان بعدها خود قادر به ایجاد یک خانواده‌ی هماهنگ نبودند، چرا که خود چیزی جز زندگی در انزوا نمی‌شناختند. در برخی موارد، کار زنان، خانواده را به‌طور کامل منحل نمی‌کرد اما عملکرد آن را از شکل نرمال خارج می‌کرد: «در بسیاری موارد، خانواده در نتیجه‌ی استخدام همسر به‌طور کامل منحل نمی‌شود، بلکه وارونه می‌شود. زنان تامین خانواده را بر عهده دارند، و شوهران در خانه می‌نشینند، کودکان را ترو خشک می‌کنند و به رفت و روب و آشپزی می‌پردازند. «چنین مرد «اخته»‌ای و چنین زنی، محروم از زنانگی، بی‌انگیز وضعیتی شرم‌آور و آخرین ثمره‌ی این تمدن ستایش‌انگیز تلقی می‌شد: «دست‌آورد نهایی همه‌ی تلاش‌ها و مبارزات صدها نسل برای بهبود وضعیت خود و آیندگان‌شان. «سلطه‌ی زن بر مرد که توسط سیستم صنعتی ایجاد شده بود، به اندازه‌ی سلطه‌ی بدوی مرد بر زن غیرانسانی بود. وضعیت زنان مجردی که در کارخانه‌ها کار می‌کردند، بهتر از زنان متأهل نبود: «بدیهی است که دختری که از نه سالگی پای ماشین کار می‌کند، موقعیتی برای درک کار خانگی ندارد، از این رو زنان کارگر برای خانه‌داری کاملاً بی‌تجربه و نامناسب هستند» (وضعیت طبقه‌ی کارگر انگلستان در 1844).

آشکار است که در پس این توصیف سرشار از جزئیات از کار زنان در شاخه‌های گوناگون صنعت، اهمیت جهان‌شمول یک اصل اخلاقی خود را نشان می‌دهد: رهایی زنان. مارکس به‌صراحت این اصل را در

مقاله‌ی «درباره‌ی مسأله‌ی یهود» (از نوشته‌های سیاسی اولیه) [8] طرح کرده بود، متنی که پیش از کتاب انگلس نوشته شده است. [9] در این نوشته مارکس از «رهایی بشر» سخن می‌گوید. مارکس و انگلس در همکاری با یکدیگر، همزمان به خاص‌بودگی نقش زنان در روند باززایی بشر پی بردند.

نقد انتقادی: فلور دو ماری

مارکس در این نخستین فعالیت انتشاراتی فرصت یافت با علاقه‌ای شورانگیز به موضوع رهایی زنان در دو مورد روی آورد: نخست، او شخصیت «فلور دو ماری»، در کتاب Les Mystères de Paris (1842-43، رازهای پاریس) اثر اوژن سو [11] را مورد موشکافی قرار داد؛ دوم، او «فانتزی‌ها»ی فمینیستی شارل فوریه [12] را وام گرفت. شخصیت ماری، موجودی که توسط خواسته‌ها و محدودیت‌های اخلاق مسیحی انسانیت‌زدایی شده بود، به شکلی بنیادین، نماینده‌ی پاک‌ی طبیعی در محیطی غیرانسانی و فاسد بود. روسپی‌ای که در میانه‌ی دنیای بزهداران پاسدار اصالت روح، بی‌تزویری و زیبایی انسانی‌ای است که او را بدل به «گل شاعرانه‌ی این دنیای جنایتکارانه و شایسته‌ی نام فلور دو ماری» می‌کند [13] «افشای راز مذهب انتقادی یا فلور دو ماری»، خانواده‌ی مقدس. در تضاد با توبه‌ی مسیحی‌اش، فلور دو ماری رویکردی را نسبت به گذشته‌اش اتخاذ می‌کند که هم رواقی و هم اپیکوری است: سیاه‌بختی‌ای که او سزاوارش نیست، نه امید او را خاموش می‌کند و نه لذت بردن او را از زندگی فرو می‌نشاند. «او وضعیت خود را در زندگی، با فردیت خودش، سرشت ذاتی‌اش، می‌سنجد و نه براساس ایده‌آل آنچه خوب است. «آن‌طور که لودویک فوئرباخ در

کتاب

Vorläufige Thesen zur Reform der Philosophie (1842)؛ تزهایی مقدماتی درباره‌ی اصلاح فلسفه) و کتاب Grundsätze der Philosophie der Zukunft (1843؛ اصول فلسفه‌ی آینده) [14] تحلیل می‌کند، سرنوشت او تصویری از اثرات مخرب از خودبیگانگی مذهبی است. ماری که در نتیجه‌ی خرافات مذهبی از نظر روانی در هم شکسته است، همچنان نماد زنی است که تجسم همه‌ی آن چیزهایی است که از طبیعت در جامعه‌ی بورژوایی بر جای مانده است. او در نهایت وضعیت ندامت و توبه‌کاری کامل را می‌پذیرد و به نمونه‌ای زنده از چرک و فساد بدل می‌شود که به‌طور

مداوم از جامعه در حال تراوش است. اوژن سو خود تصویری از اهمیت اجتماعی رمانش نداشت، اما بزه‌کاری شریرانه، روسپی‌گری و توبه و ابراز پشیمانی اجباری از آن، اسلوب‌هایی از قواعد اجتماعی هستند که تا حدودی عقاید او را به‌عنوان یک رمان‌نویس اصلاح‌طلب شکل می‌دادند. حال که برای مارکس استخراج شخصیت به‌تمامی تراژیک زن، از درون یک رمان محبوب و عامه‌پسند تا این اندازه جدی و مهم بود، می‌بایست نویسنده‌ی کتاب را که یکی از «هگلی‌های جوان» بود، در این قضیه به چالش می‌کشید. نویسنده، شخصیت «ماریان-بلوم» (ماری لا فلور) را به «تجسدی صرف از یک ایده «و دستاویزی برای نظروزی هگلی تقلیل داده بود. فلور د ماری دختر نامشروع رودلف، «شاهزاده‌ی گِرُل اشتاین -یکی از شخصیت‌های دیگر این کتاب - فرصتی برای «نقد انتقادی» (می‌شود تا خود را به‌مثابه‌ی «افشای راز رهایی زنان یا لوئیس مورل» عرضه کند. (خانواده مقدس). ایده‌ی این بخش از کتاب خانواده‌ی مقدس این است که رودولف، «اشرافزاده‌ی خرد» و «بندهنواز بزرگ محیط خدمتکاران»، به هیچ وجه تمایل ندارد «درک کند که وضعیت عمومی زنان در جامعه‌ی مدرن، غیرانسانی است».

در عین این برآشفتگی، مارکس همدلی خود را با یکی از رؤیاپردازترین نویسندگان فرانسوی، شارل فوریه نشان می‌دهد. مارکس با اتخاذ رویکرد نقد انتقادی، پرنس رودلف را با متفکرانی قیاس می‌کند که از رهایی زنان دفاع می‌کنند. بدون تردید مارکس بسیاری از نوشته‌های فوریه را مورد کنکاش قرار داده بود. او در این نوشته‌ها غوطه‌ور شده بود تا مواردی را استخراج کند که بتواند آن‌ها را همچون گزیده‌گویی‌هایی برای غنا بخشیدن به گرایش‌ات رمانیکش به کار گیرد، گرایشی که تقریباً او را به سمت نوعی شاعرپیشگی سوق داده است. در بخش «افشای راز رهایی زنان یا لوئیس مورل» (خانواده مقدس)، مارکس بخش‌هایی طولانی از نوشته‌های فوریه را نقل می‌کند:

«آیا این دختر جوان برای اولین پیشنهاددهنده که مایل است مالکیت منحصر به فرد او را به دست آورد، جز کالایی است که برای فروش گذاشته شده؟

(همان‌طور که در گرامر دو نفی {نفی نفی} معادل تأیید است، می‌توانیم بگوییم که در تجارت ازدواج، دو روسپی‌گری، با پاکدامنی معادل است».)

تغییر یک دوره‌ی تاریخی را همواره می‌توان با میزان پیشرفت زنان به سمت آزادی تعیین کرد، چرا که در اینجا، در رابطه‌ی بین زن و مرد، رابطه‌ی بین قوی و ضعیف، پیروزی سرشت انسانی بر ستمگری مشهودتر از هر جای دیگر است. درجه‌ی رهایی زنان، معیاری طبیعی برای رهایی همگانی است.»

«تحقیر جنس زن هم در تمدن و هم در بربریت یک ویژگی ضروری است. تنها تفاوت این است که نظام متمدن، هر فساد را که بربریت به شکلی ساده اجرا می‌کرد، به وجه مرکب، دو پهلوی، مبهم و ریاکارانه‌ای از موجودیت ارتقا می‌دهد... هیچ کس، بیش از خود مرد، در نتیجه‌ی در بردگی نگه داشتن زن مجازات نمی‌شود. (فوریه) [15]

در عین حال، آنچه مارکس به آن نپرداخته این است که «فمینیسم» (فوریه، در مجموع نظمی از نوعی دیگر است، اما به دلایلی که باید روشن شود، این مسأله توجه مارکس را در این بحث جلب نکرده است تا جایی که او مسأله‌ی رهایی زنان را تنها در سطح مفهوم ساده‌ی انقیاد زنان پرولتاریا توسط شرایط طاقت‌فرسای کار در کارخانه، مطرح می‌کند. تصور شکلی از رهایی که در آن زنان ابتکار عمل مبارزه‌ی اجتماعی را به دست گیرند، بدون آن‌که منتظر نصایح و شعارهای هم‌زمان «جنس قوی‌تر» خود بمانند، بحث را به محدوده‌ی کاملاً متفاوتی منتقل می‌کند - که فوریه جرأت ورود به آن را به خود داده بود. با پرداختن به فلور دو ماری، حتی اگر شخصیت یک رمان باشد، فوریه به احتمال زیاد هنگام نوشتن این عبارات این نوع از زنان را مدنظر نداشت: من پایه‌ای برای گفتن این حرف فراهم آورده‌ام که در شرایط آزاد، زنان در همه‌ی عملکردهای ذهنی و فیزیکی که مستقل از قدرت جسمانی باشد، بر مردان برتری خواهند یافت... این زنان هستند که بیش از همه تحت سلطه‌ی تمدن رنج می‌برند و این زنان هستند که باید به آن حمله‌ور شوند (نظریه‌ی چهار جنبش).

نقد انتقادی و آثار فلورا تریستان

اوژن سو در کتاب *رازهای پاریس* افزون بر فلور دو ماری، شخصیت دیگری به نام لوئیس مورل را هم عرضه می‌کند. خدمتکاری که توسط ارباب خود مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد، باردار می‌شود و فرزندی به دنیا می‌آورد. او پس از آن‌که نوزادش را می‌کشد، دستگیر می‌شود، فرصتی که رمان‌نویس «سوسیالیست» از آن استفاده می‌کند تا عقاید انتقادی‌اش را درباره‌ی قانون مجازات از زبان رودولف،

به صدای بلند بیان کند. پرنس می‌گوید: «جنایتکاری که دختری را به سوی فرزندکشی سوق می‌دهد، در عمل مجازات نمی‌شود.» اما او هرگز ارتباط این مسأله با کار خدمات خانگی را به پرسش نمی‌گیرد. «او به تمامی جنبه‌های نظریه‌ی سابقش وفادار است و تنها در این باره که چرا قانونی وجود ندارد تا فرد اغواگر را مجازات کند، ابراز تاسف می‌کند و توبه و کفاره را با عذابی سخت پیوند می‌دهد» (افشای راز رهایی زنان، خانواده‌ی مقدس).

مارکس تفکرات رمان‌نویس در نقش رودولف - «رقت‌انگیزترین پسماند کثیف ادبیات سوسیالیستی» - را با «توصیف استادانه‌ی فوریه از ازدواج «یا با» آثار بخش ماتریالیستی کمونیسم فرانسوی» (مورد مقایسه قرار می‌دهد. در خانواده‌ی مقدس شخصیت دیگری پدیدار می‌شود، نویسنده‌ی زنی که مارکس او را کاملاً در تقابل با شخصیت‌های زن کتاب اوژن سو قرار می‌دهد: فلورا تریستان (1803-44) [16]

فلورا تریستان که در این کتاب سه بار از او یاد شده است، با وجود آن‌که بر اساس نوشته‌هایش نمی‌توان او را در زمره‌ی ماتریالیست‌های کمونیست طبقه‌بندی کرد، سزاوار آن بوده است که در این دفاعیه درباره‌ی رهایی زنان، جایی برای خود دست و پا کند. در *خانواده‌ی مقدس*، مارکس و انگلس به «نقد انتقادی» (یکی از هگل‌یان جوان، ادگار باوئر [17])، حمله می‌کنند، نویسنده‌ی ناشناسی که شرح‌های متعددی بر نوشته‌های فرانسوی، از جمله کتاب *اتحادیه‌ی کارگران* (1843-44)، (اثر فلورا تریستان نوشته و به او لقب «مسیح‌ازن» داده بود. انگلس - که این بخش‌های کتاب توسط او نوشته شده - به‌طعنه از موقعیت «ادگار» در انجام یک کار غیرسازمان‌یافته در انزوا و دفاع او از نیاز به کار سازمان‌یافته، سخن می‌گوید. «در قیاس با افراد دیگری که در آثارشان این مسأله‌ی مهم طرح شده است، فلورا تریستان، همین خواست را مطرح و به دلیل جسارتش در فرارفتن از «نقد انتقادی»، این مطالبه را به‌مثابه‌ی *en canaille* [عوام‌فریبی] مورد بحث قرار می‌دهد» (خانواده‌ی مقدس). متن به ملاحظه‌ی انتقادی دیگری از باوئر «منتقد» استناد می‌کند: «فلورا تریستان نمونه‌ای از یک دگماتیسم زنانه است که باید واجد جزمیاتی باشد و آن را خارج از طبقه‌بندی‌های موجود قرار دهد.» انگلس این‌گونه پاسخ می‌دهد که برادران باوئر بر اساس فلسفه‌ی هگلی موجود، جرم‌ها را ابداع می‌کنند:

جزمیات، جزمیات و دیگر هیچ. و با وجود این همه ناسازگویی و پرخاش علیه دگماتیسم، خودش را به دگماتیسم و حتی دگماتیسمی زنانه محکوم می‌کند. این همان پیرزن رنگ‌پریده، همان بیوه‌ی فلسفه‌ی هگلی است که سر و رویش را بزک کرده، با زننده‌ترین نوع انتزاع چروکیده شده، غمزمنان در سراسر آلمان در جست‌وجوی خواستگار است (خانواده‌ی مقدس).

مارکس نیز، با اشاراتی مبهم به کتاب اتحادیه‌ی کارگران و نویسنده‌ی آن، چیز اساساً متفاوتی از اظهارات انگلس به این بحث اضافه نمی‌کند. گویی هر دوی آن‌ها، نسبت به موفقیت مردمی تریستان و شهرتی که وی در آن زمان به‌عنوان یک اصلاح‌طلب پیشرو، از طریق نوشته‌ها و فعالیت‌های تبلیغاتی‌اش کسب کرده بود، بی‌تفاوت بودند. گویی نظریات و مطالبات انقلابی‌ای که در کتاب *اتحادیه‌ی کارگران* تشریح شده بود حتی در زمان تدوین ویرایش سوم کتاب *خانواده‌ی مقدس* مقوله‌ای بی‌اهمیت بود و هنوز از سوی نویسندگان آتی مانیفست حزب کمونیست به‌طور کامل درک نشده بود. آیا تریستان، سزاوار آن نبود تا در میان نمایندگان «سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی-آرمان‌شهری» (در کنار سن سیمون [18])، شارل فوریه و رابرت اوئن [19] جایی داشته باشد؟ حضور تریستان در میان این گروه طبیعی‌تر از پیر ژوزف پردون زن‌ستیز است که به‌عنوان «محافظه‌کار «یا سوسیالیست «بورژوا» پس از نگارش و انتشار *فلسفه‌ی فقر* (1846)، مورد انتقاد قرار گرفت؛ گرچه پردون در کتاب *خانواده‌ی مقدس* به دلیل مقاله‌اش با عنوان «مالکیت چیست» (تحمین شده است) [200]

ساختمان یک تئوری

ارتباط و همکاری فکری میان مارکس و انگلس، شکل مشخص‌تری یافت و در اثری نمایان شد که در زمان عمر آن دو انتشار نیافت. این اثر با وجود ساخت روش‌شناسانه‌اش، تنها عناصر پایه‌ای یک تئوری یا اصول فلسفه‌ی تاریخ را نشان می‌داد. انگلس افتخار کشف این تئوری را به مارکس نسبت می‌داد و بعدها با خشنودی، فروتنانه از آن به‌عنوان یک «راهنمای حیاتی» (در پژوهش‌هایش سخن می‌گفت، اما آن را چیزی بیش از نوعی ادراک از جهان، و یک جهان‌بینی رها از پیش‌فرض‌های متافیزیکی نمی‌دانست. مارکس که این {رویکرد} را «ماتریالیستی و انتقادی» می‌نامید، غیرمستقیم خاستگاه فلسفی و اندیشه‌های نخستین آموزگاران خود، اپیکورو اسپینوزا را آشکار می‌کرد. [21]



چندان جای تعجب نیست که هنگامی که دوران شاگردی فلسفی مارکس و انگلس به پایان رسید، و آنان تصمیم گرفتند که اعتقادات و استانداردهای فلسفی خود را با جنبشی برای رهایی همگانی پیوند بزنند که در آن هم زنان و هم مردان از یک طبقه‌ی یکسان اجتماعی - پرولتاریای صنعتی - در مبارزه برای آزادی مشارکت داشته باشند، جایگاه ویژه‌ای به مسأله‌ی رهایی زنان اختصاص ندادند. تحت سلطه‌ی بردگی مشترکی که از سوی نظام اقتصادی استثمار اعمال می‌شود و از خودبیگانگی‌ای که با فرایند مکانیزاسیون به‌طور فزاینده‌ای سرکوبگر می‌گردد، مردان و زنان کارگر در دفاع از به اصطلاح حقوق انسانی خود، همانطور که سطح مادی یکسانی دارند در زمینه‌ی حقوق انسانی نیز، بدون توجه به تفکیک جنسیتی منافع مشترکی دارند. تبدیل اصول منشور حقوق بشر به واقعیت روزمره یک هدف فوری بود. انقلاب فرانسه با شکست و دوران وحشت پس از آن، شهادی بر اهمیت رهایی سیاسی بود. با شکل‌گیری و انتشار نوشته‌های سن سیمون، اوئن و فوریه، یک دکترین جدید اجتماعی ظهور کرد، که متفکر فرانسوی، پیر لورو [22] برای آن نام «سوسیالیسم» را مناسب می‌دانست. لورو کاملاً از وام‌دار بودن سوسیالیسم به متفکران آلمان‌شهری اولیه آگاه بود. مارکس که لورو را تحسین می‌کرد، درس‌های مشخصی از تفکر آلمان‌شهری را حفظ کرده بود؛ او که دیگر انگیزه‌های رازورزانه‌ی را از تفکراتش زدوده بود، اکنون قادر بود تا به «رهایی بشر» [پیردازد].

رهایی بشر، بالضروره متضمن نقد اقتصاد سیاسی به معنای مشخص کلمه، برای مثال، انتقاد از تقسیم کار است:

تقسیم کار که همه‌ی این تضادها به‌طور ضمنی در آن وجود دارد و به نوبه‌ی خود پایه‌ی تقسیم طبیعی کار در خانواده و تفکیک جامعه به خانواده‌های منفرد در تضاد با هم است، هم‌زمان بر توزیع، و در واقع، توزیع نابرابر کمی و کیفی کار و محصولاتش و از این رو، مالکیت دلالت دارد. خانواده‌ی هسته‌ای، نخستین فرمی که خانواده بر آن استوار می‌شود، جایی است که زن و فرزندان بردگان شوهر هستند (تقسیم اجتماعی کار و پیامدهای آن، MECW، مجلد 5).

مارکس نقد فوریه از ازدواج بورژوازی را به کل نظام اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی بسط می‌دهد. در دیدگاه اقتصاددانان مدرنی که مالکیت را مترادف دسترس‌پذیری به یک نیروی کار بیرونی می‌دانند، برده‌داری، که همچنان در شکل

ابتدایی‌اش در درون خانواده تجسم می‌یابد، نخستین شکل مالکیت است. تقسیم کار بر ستیز میان منافع خصوصی و منافع جمعی دلالت دارد، وضعیتی از امور که در آن یک عمل خاص انسان برای او بدل به قدرتی بیگانه می‌شود که او را سرکوب و امید و انتظارش را عقیم می‌کند. به‌مثابه‌ی یکی از عوامل اصلی تکامل {تحول} تاریخی، این پدیده‌ی تقسیم و از خود بیگانگی، در شکل‌گیری دولت به حد اعلا می‌رسد: مدلی خودمختار که از منافع واقعی جدا شده و هم‌زمان تجلی جامعه‌ای موهوم است که در آن طبقات اجتماعی به جان یکدیگر افتاده‌اند.

در بخش پیش‌گفتار کتاب «ایدئولوژی آلمانی» (MECW؛ 46-1845، مجلد 5)، مارکس خطوط کلی نقد دولت را معین می‌کند، که همراه با نقدش از سرمایه، درونمایه‌ی مرکزی اثری را تشکیل می‌دهد که او انتشار آن‌ها را به یک ناشر آلمانی وعده داده بود. مارکس از طریق مقالات و تألیفاتش در *رائیشه تسایتونگ* (1841-42)، *و سالنامه‌ی آلمانی - فرانسوی* و *نشریه‌ی بپیش* (1844)، در میان آوانگارد‌های لیبرال و جمهوری‌خواه آلمان که در زمان رویدادهای انقلابی و پارلمانی 1848 شهرت یافته بودند، پیروانی به دست آورد. شعارهای این جنبش تنها محدود به یک هدف بود: رهایی سیاسی. همین مطالبه جوهر اولین بخش رساله‌ی *مسأله‌ی یهود* را شکل داد، که در آن نقد رهایی سیاسی، ریشه در تمایز میان حقوق انسان و حقوق شهروندی داشت، و در آن موادی از اعلامیه‌ی حقوق بشر و حقوق شهروندی 1791 و 1793 فرانسه [23] به کار گرفته شده بود که به‌عنوان قانون اساسی ایالت پنسیلوانیا و نیوهمپشایر ایالات متحده‌ی آمریکا مورد استناد بود.

در تحلیل درخشان مارکس از منشور حقوق بشر و حقوق شهروندی، به مسأله حقوق زنان حتماً اشاره‌ای هم نشده است. با این حال رابطه‌ی میان یهودیان (شهروندان «پست» و زنان (جنس «پست» (روشن بود: مارکس بدیهی می‌دانست که یهودیان به واسطه‌ی پیوند به رسمیت شناخته شده‌ی میان جامعه مدنی و دولت، حق به جا آوردن شعائر مذهبی‌شان را دارند. اکنون او به متون جدیدی نیاز داشت تا بتواند با مکتب فکری‌ای به مقابله برخیزد که در آن زنان به جای رهایی سیاسی و انسانی، خود را در وضعیتی می‌یابند که به فرقه‌ای با درون‌مایه‌های مسیحایی منتسب شدند. در میان متون مورد مطالعه‌ی مارکس در این دوران، سن سیمون و مکتبش، بسیار

تعیین‌کننده بود. مارکس پیش از این بارها ستایش خود از سن سیمون را نشان داده بود. مارکس نخستین بار این تحسین را در مباحثه‌ای علیه یک نویسنده‌ی آلمانی ابراز داشت که تفسیری بر دکترین سن سیمون نوشته و در آن بدون آن‌که منابعش را مشخص کرده باشد به متون دست‌چندم متوسل شده بود. این متن اشتباهات و سوءبرداشت‌های تاسف‌آوری داشت. برای مثال در یک قطعه، این نویسنده، آقای گرون [24]، ادعا کرده بود که سن سیمون «در یکی از کتاب‌هایش» درباره‌ی رهایی زنان «کلمات رازآلودی» را بیان کرده است. مارکس این‌گونه پاسخ می‌دهد:

البته اگر در برخی از آثار سن سیمون از پذیرش و انتصاب زنان برای مناصب نامشخص سخن گفته رفته بود، این‌ها به واقع «کلماتی رازآلود» می‌بودند، اما رازآمیزی تنها در ذهن آقای گرون وجود دارد. «یکی از کتاب‌های سن سیمون «همان کتاب «نامه‌هایی از یکی از اهالی ژنو» است. در این اثر او پس از بیان این‌که همه‌کس واجد شرایط عضویت در شورای «نیوتن» یا دپارتمان‌های آن هست، این‌گونه ادامه می‌دهد:

«زنان اجازه خواهند داشت که به عضویت درآیند و حتا کاندید شوند؛ یعنی برای احراز پست‌های این شورا و یا دپارتمان‌های آن» نقد سوسیالیسم آلمانی به روایت پیامبران مختلف آن»، ایدئولوژی آلمانی، در MECW، مجلد 5. [25]

موضوع مورد بحث، البته، منصبی در این شورا یا بخش‌های زیرمجموعه‌ی آن به‌عنوان اعضای صاحب‌اختیار از میان دانشمندان و هنرمندانی است که حرفه‌شان به‌کارگیری نیروی معنوی و فکری است. شورایی از مردانی خردورز که موظف به پژوهش حقایق و تفسیر قانون «جهانی گرانش» و به کارگیری این قانون منحصر به فرد در سراسر جهان هستند. مارکس یادآور می‌شود که اولین‌ده رودریگز [26]، یکی از رهبران مکتب سن سیمونی، «این پیام را با حروف بزرگ در نسخه‌ی 1832 به چاپ رساند «و در موافقت با این مورخ معاصر، تصدیق می‌کند که این تک‌عبارت سن سیمون به شیوه‌ای عملی و کارآمد آغازگر ایده‌ی رهایی زنان است. [27]

ثابت شده است که «مسأله‌ی زنان» منشأ انشقاق و اختلاف در مکتب سن سیمون بوده است. بعید نیست که فمینیسم رازورزانه‌ی پیروان سن سیمون در شواهد زیر ریشه داشته باشد: تاریخ بشریت در معنای سیاسی کلمه از گذشته تا کنون تاریخ «جنس قوی» بوده است و زنان به‌طور سیستماتیک به پس‌زمینه رانده شده‌اند. پیش از سن سیمون، فوریه طرح اولیه‌ای از اصول مقدماتی اخلاقی برای رهایی بشر را از طریق عنصر زن ترسیم کرده بود. **ادامه دارد**



در اورگن آمریکا "جنس سوم" وارد برگه شناسایی می‌شود/ ندای زنان

به گفته مقام‌های اداره و اسباب نقلیه موتوری (DMV) آمریکا، طبق مقررات جدید از روز سوم ژوئیه افراد می‌توانند برای دریافت گواهینامه رانندگی خود در قسمت جنسیت غیر از مذکر و مؤنث "ایکس" را انتخاب کنند. و این در صورتی است که فرد نداند چه جنسیتی دارد، مانند آنچه برای دوجنسیتی‌ها یا ترانجسیتی‌ها پیش می‌آید.



این مقررات از زمانی تصویب شد که دادگاهی در آمریکا به جیمی شاپ (Jamie Shupe) اجازه داد که برای تعیین جنسیت خود بنویسد "نامشخص". شاپ در آن زمان گفت: «من مرد نیستم. من زن هم نیستم.» شاپ در زمان تولد با توجه به ویژگی‌های بیولوژیک جزو مذکرها به حساب می‌آمد. اما او می‌گوید، هرگز مرد نبوده و هویت یک زن را داراست با این حال احساس این بوده که باید حق هویت بیولوژیک خود به عنوان مرد را نیز ادا کند. جیمی شاپ می‌گوید، او ترکیبی از هر دو جنس است و حس می‌کند به جنس سوم تعلق دارد.

گروه‌های LGBT که شامل همجنس‌گرایان زن و مرد، دوجنسیتی‌ها و دگرباشان جنسی می‌شود از تصمیم ایالت اورگن آمریکا استقبال کرده‌اند. هایلی گرونبرگ، وابسته به سازمان "لامبدا لیگال" که مدافع حقوق همجنس‌گرایان، دوجنسیتی‌ها و ترانجسیتی‌هاست می‌گوید: «امروز کمی در دنیا حقیقت و عدالت بیشتر پدیدار شده است.»

در کالیفرنیا ابتکاری مشابه در راه است. مجلس سنا در این ایالت لایحه‌ای ارائه داده تا سومین گزینه نیز در اوراق شناسایی رسمی برای جنسیت در نظر گرفته شود. حالا باید مجلس نمایندگان در این مورد تصمیم بگیرد.

شورای مسیحی محافظه‌کار "خانواده کالیفرنیا" از مخالفان این برنامه است. این سازمان می‌گوید، اسنادی که دولت صادر می‌کند باید بازگوکننده‌ی حقایق بیولوژیکی باشند تا تشخیص افراد راحت‌تر شود.

شناسایی ۱۳۶ هزار کودک بازمانده از تحصیل در ایران



آمار کودکان بازمانده از تحصیل در نشست علمی "شناسایی کودکان بازمانده از تحصیل در ایران" اعلام شد. این نشست روز سه‌شنبه (۲۳ خرداد/ ۱۳ ژوئن) در ساختمان "وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی" در تهران برگزار شد. علاوه بر مقام‌های وزارت کار و تعاون، جمعی از فعالان حقوق کودک نیز در این نشست شرکت داشتند.

به گزارش خبرگزاری کارگری (ایلنا) در ابتدای این نشست احمد میدری، معاون رفاه اجتماعی وزارت کار، گفت که ایجاد حاشیه‌های شهری ۱۰ تا ۱۲ میلیونی در کشور و تغییرات جمعیتی که از روستایی به شهری تبدیل شده، عوارضی در کشور ایجاد کرده و ضروری است که سازمان‌ها در کنار کار خود اقدامات ویژه‌ای را به عمل بیاورند.

این مقام وزارت کار تعداد کودکان بازمانده از تحصیل را ۱۳۶ هزار نفر اعلام کرد. به گفته او، کدهای ملی این کودکان را آموزش و پرورش در اختیار وزارت کار قرار داده است.

اسیدپاشی در تهران 16 مصدوم برجای گذاشت



بنا بر گزارش رسانه‌های ایران، این حادثه در ساعت ۱ و ۴۵ دقیقه بامداد پنجشنبه در بلوار فدائیان اسلام روی داده است و در جریان آن، فردی چهل ساله پس از مشاجره با اعضای خانواده، آنها را ترک و به خانه بازمی‌گردد اما پس از مدتی درحالی که ظرفی حاوی اسید به همراه داشته دوباره به پارک آمده و فارغ از اینکه چه افرادی در مقابلش هستند شروع به اسیدپاشی می‌کند.

مجروران این حمله برای مداوا به بیمارستان‌های هفت‌تیر، فیروزگر و مطهری فرستاده می‌شوند. فرد خاطی نیز دستگیر و پرونده او برای بررسی بیشتر به پلیس آگاهی تهران فرستاده شده است. قاضی محمد شهریاری سرپرست دادسرای امور جنایی تهران با رد هرگونه ارتباط این حادثه با حملات تروریستی روز چهارشنبه تهران گفته است که این موضوع یک موضوع کاملاً شخصی بوده است. گفته می‌شود بیشتر مصدومان، جراحات سطحی برداشته‌اند و حال عمومی آنها خوب است.

گزارش حدود ۱۲۰۰ مورد مسمومیت کودکان با موادمخدر

رئیس مرکز فوریت‌های اجتماعی بهزیستی کشور با بیان اینکه سال گذشته ۱۱۸۹ مورد مسمومیت کودکان با مواد مخدر گزارش شد گفت: از این تعداد پس از بررسی‌های لازم ۴۶۷ کودک به بهزیستی تحویل، ۶۴۷ نفر به خانواده و ۶۰ نفر به اقوام سپرده شدند و ۱۵ کودک نیز فوت کردند.

حسین اسدی‌بیگی در گفت‌وگو با ایسنا، با اشاره به ماموریت‌های اورژانس اجتماعی درخصوص کودکان مبتلا به مسمومیت با مواد مخدر اظهار کرد: سال گذشته همکاران ما با کمک مردم، نهادهای مردمی و منابع مختلف و بخصوص مراکز درمانی وارد امر رسیدگی به وضعیت کودکان مسموم شده با مواد مخدر که عمدتاً از مادران معتاد دنیا می‌آیند، شدند.

وی افزود: از ابتدای سال ۹۵ و قبل از آن جلساتی با وزارت بهداشت داشتیم که منجر به صدور چند بخشنامه به دانشگاه‌های علوم پزشکی شد. بر این اساس مراکز درمانی مسئول شدند تا به محض مشاهده چنین مواردی با همکاران ما تماس بگیرند تا کودکی که دچار مسمومیت با مواد مخدر است تحت بررسی قرار گرفته و اگر لازم شد پرونده قضایی برای وی تشکیل بشود.

رئیس مرکز فوریت‌های اجتماعی بهزیستی کشور افزود: بر اساس گزارشات استانی در سال ۹۵، ۱۱۸۹ مورد کودک مسموم با مواد مخدر مشاهده شد. اسدی‌بیگی ادامه داد: باید برای این کودکان سم‌زدایی در درمانگاه انجام شود به همین خاطر بسیاری از این خانواده‌ها کودک خود را به بیمارستان می‌آورند.

وی با بیان اینکه در مواردی لازم است پدر و مادر دادگاهی شوند گفت: عده‌ای از این کودکان با حکم قاضی به مراکز شبه خانواده و شبانه‌روزی بهزیستی سپرده می‌شوند و عده‌ای هم به خانواده برمی‌گردند. تعدادی هم به اقوام خانواده تحویل می‌شوند. متأسفانه بعد از مدتی بسیاری از خانواده این کودکان که به مراکز ارجاع داده می‌شوند حکم گرفته و آنها را به خانواده باز می‌گردانند.

رئیس مرکز فوریت‌های اجتماعی بهزیستی کشور در ادامه به اعلام ریز آمار این کودکان پرداخت و افزود: همانطور که گفته شد در مجموع ۱۱۸۹ مورد مسمومیت با مواد مخدر گزارش شد که ۶۰۰ مورد دختر و ۵۸۹ مورد پسر بودند. از مجموع این آمار ۶۳۹ مورد نوزاد و مابقی در سنین بالاتر قرار داشتند.

اسدی‌بیگی افزود: از این میزان ۸۴۹ مورد از سوی مراکز درمانی گزارش شده بودند. پس از بررسی‌های لازم ۴۶۷ کودک به بهزیستی تحویل داده شدند، ۶۴۷ نفر به خانواده و ۶۰ نفر به اقوام سپرده شدند و ۱۵ کودک نیز فوت کردند.

به گفته وی استان‌های تهران، کرمان، کرمانشاه و خراسان جنوبی به ترتیب دارای بیشترین موارد گزارش شده در این خصوص بودند. به لحاظ رده سنی نیز می‌توان گفت بیشترین موارد مسمومیت مربوط به نوزادان و کمترین موارد مربوط به گروه سنی ۱۱ تا ۱۸ سال بوده است.

رئیس مرکز فوریت‌های اجتماعی بهزیستی کشور در پاسخ به اینکه آیا در رده سنی ۷ تا ۱۸ سال موارد اخراج از مدرسه هم مشاهده شده است یا خیر گفت: مدرسه سعی می‌کند این کودکان را تا جایی که می‌شود اخراج نکند زیرا ترک تحصیل زود هنگام از عوامل مهم آسیب‌های اجتماعی است. اخیراً آموزش و پرورش با کمک قوه قضائیه و بهزیستی طرحی تحت عنوان "نماد" را برای پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی در دست دارد.



تلوویزیون رهایی زن از "کانال یک" روی ماهواره "مات برد" هر هفته

دو شنبه ساعت 20:30 و چهارشنبه ساعت 15:00 بازپخش برنامه به

وقت تهران می توانید پهنده تلویزیون رهایی زن باشید.

فرکانس ماهواره:

Chanel One- Hatberd
HoT BIRD
Frequency 11541 vertical
Symbol Rate: 22000
Pol V
FEC 5.6

برای همکاری و تماس با نمایندگان سازمان رهایی زن در کشورهای مختلف

نروژ: شادی و روپاک مطیعی

تلفن تماس: 004790474027

ایمیل: motiei_rojan@yahoo.com

سن دیگو جنوب کالیفرنیا: فیروزه فرهی

تلفن تماس: 858-531-1344

ایمیل: firouzeh.farrahi@yahoo.com

Location: 5240 fiore TER #213

San Diego"Ca 92122

جلسات کانون رهایی زن هر دوماه یکبار برگزار میشود و از طریق فلاپر و ایمیل به اطلاع همگان خواهد رسید.

انگلستان: دیانا نامی

تلفن تماس: 00447862733511

ایمیل:

دیگر نقاط آمریکا: مینو همتی

ایمیل: MinoHemati@GMail.com

سوئد-استکهلم: رعنا کریم زاده

تلفن تماس: 0046739286842

دیگر نقاط سوئد: سالار کرداری

تلفن تماس: 0046700194503

گوتنبرگ: وریا نقشبندی

تلفن تماس: 0046705827583

0046705827583

ایمیل: verya.1360@gmail.com

سارا مرادی

تلفن تماس: 0046704499853

ایمیل: sara_tina2003@yahoo.com

آلمان: شراره رضائی

تلفن تماس: 00491743635600

ایمیل: Shararehzaei.p@googelmail.com